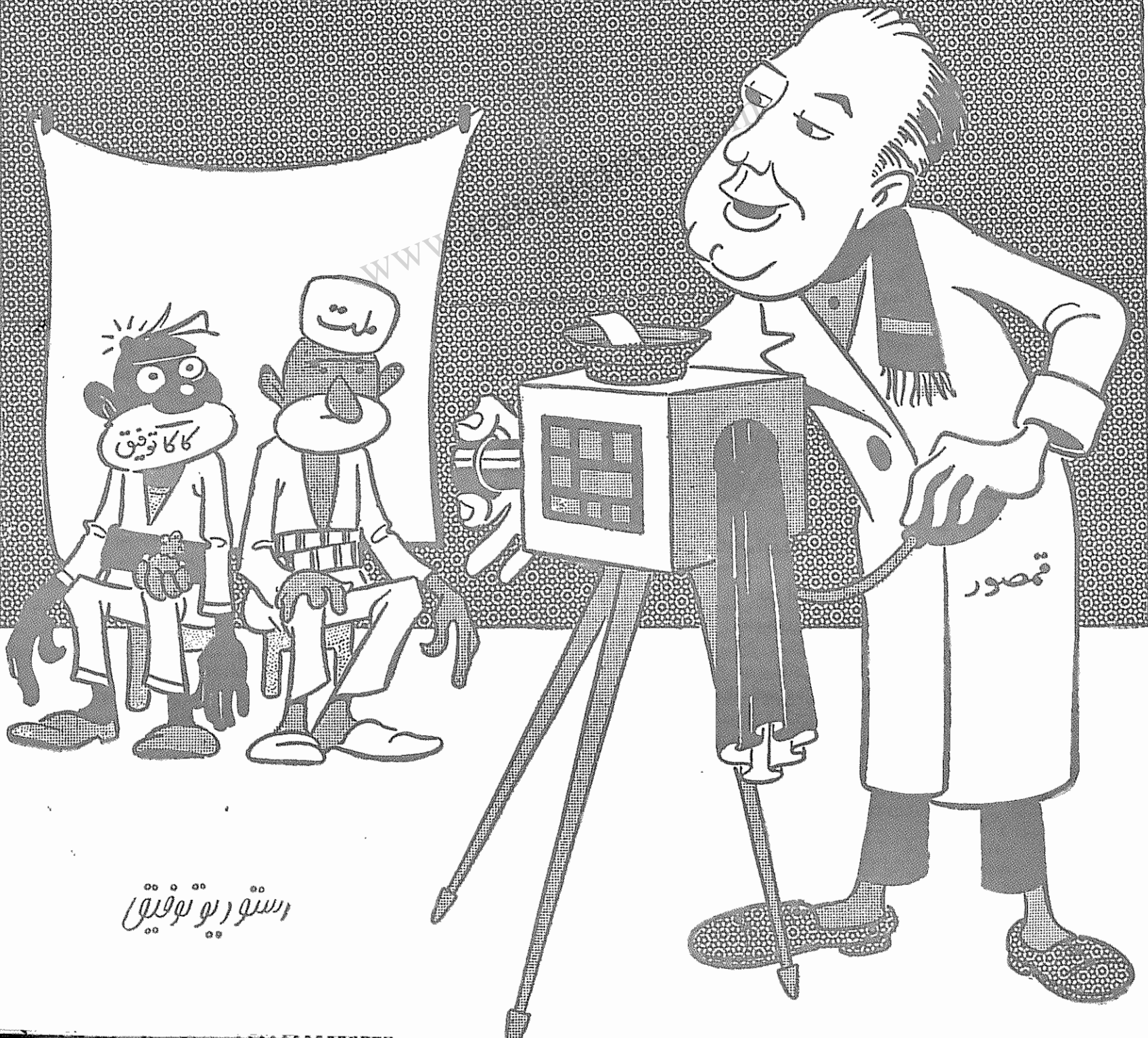


توقیف

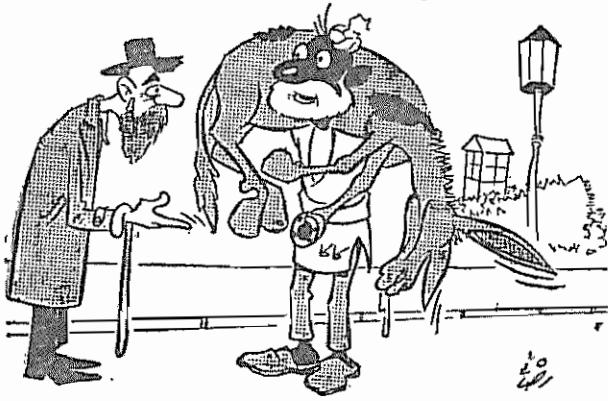
شماره ۷/۵ ریال

عکاسباشی: ... لطفاً به خورده بخندین!



رنگین (نو توقیف)

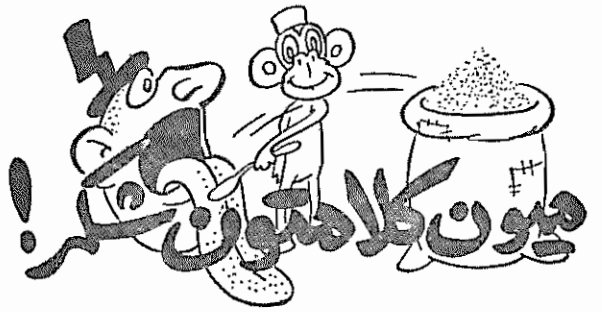
«کاه و جوگیر نمیباید و خرها گرسنه اند.» - جراید



... کاکا چون مگه دیوونه شدی؟!
... نه زبون بسته از گشتگی نا نداره راه بره.

کمپ لختی‌ها

دیوانه‌ای ازدوستش پرسید:
- پشت این دیوار چیه؟
- نمی‌دونم از کولم برو بالا
بین چیه.
- بسیار خوب.
- خوب حالا اون طرف چس می‌بینی؟
- اینجا کمپ لختی‌هاست.
- زن‌اند یا مرد؟
- والا نمی‌دونم چون لخت لختند وزن و مردش معلوم نمی‌شه!!



شکر میون کلامتون شکر!

مدتها بود که بعزت بی‌بوی و خاصیت بودن کلوام «شکر خورها» این ستون را در زمره گرفته بودیم ولی این هفته تصمیم گرفتیم بمناسبت هفته انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر، این ستون را مجدداً آغوش کنیم و میون کلوام او نیا نشسته‌اند و برای بشر روی کاغذ حق و حقوق مینویسند بیاری حقی یک چیزهایی بگوئیم؟! البته اگر بعلی توانستیم همه مواد اعلامیه را براتون بنویسیم می‌بخشیم.

نواحی جدید

جناب آقای شهر تهرانی چند روز قبل طی مصاحبه‌ای فرمودند که بزودی شهر تهران به چهل و پنج ناحیه تقسیم میشود. بدیهی است اگر اعتراضی از طرف مردم بشود که چرا تهران فقط به چهل و پنج ناحیه تقسیم میگردد مجدداً نواحی دیگری هم به نواحی فوق اضافه خواهد شد. البته از نظر پیدا کردن شهرتار و معاون شهرتار برای این چهل و پنج ناحیه اشکالی پیش نمی‌آید فقط از نظر جامع‌گن است اشکال پیش بیاید که آنها قابل حل است چون وقتی نواحی چهل و پنجگانه و نواحی بعدی برافقاندند قطعاً شهرتاری با بانک صادرات وارد مذاکره شده و هر جا بانک مزبور شعبه یا باجه دارد نصفش را اجاره خواهد کرد! در آن صورت البته تابلوی مشترکی هم خواهند داشت مانند: بانک صادرات و معادن ایران - شعبه بوذرجمهری - باجه درخونگاه و شهرتاری ناحیه درخونگاه از حوزه چهل و سه شهرتاری تهران!

ماهی جنوب

با اینته تبلیغاتی که شلات برای ماهی جنوب کرده بالاخره تونستی خودتو حاضر کنی که ماهی جنوب بخوری
- راستشو بگم نه.
- چرا؟ مگه هنوز طرز بختن شو یا نه تفرقتی.
- والله طرز بختن شو یاد گرفتم ولی با این شند. قاز موجب طرز خریدن شو یاد نگرفتم!

«این سند (یعنی همون اعلامیه حقوق بشر) که پس از سالها بحث و تفکر تشکیل شده بیان عالیترین آرزوها و آمال بشر است.»
- با حلوا حلوا گفتن که دهن شیرین نمیشه عمو!
«کلمات و عبارات این سند فقط درباره یک فرقه بشر صورت حقیقت دارد.»
... و بقیه افراد بشر و معلولان؟!
«این فرد بشر یا مرد است...»
- که وای بحالتش!
«... یازن.»
- که باز وای بحالتش!
«پوست این فرد با گندم کون یا سفید یا سیاه یا زرد است.»
- که بعضی وقتها از شکاری: «قرمز» هم میشود!
«در حقیقت این فرد بشر نمایند همه مادر گره‌آرض است هر که باشی و هر که جازندگی کنی.»
- نماینده ما که اوسا کبیره؟!
«حالا از موقع تولد بشر شروع کنیم: اعلامیه میگوید همه ما آزاد و مساوی بدنیا آمده‌ایم»
- اعلامیه بعله!
«هر کس حق دارد از آموزش و پرورش بهره‌مند شود، و پدر و مادر حق دارند هر نوع مدرسه که میل دارد اطفال خود را بآن بفرستند انتخاب کنند.»
- بشر طی که شهریهش یادشون نره؟!
«تعلیمات عالی باید با شرایط تساوی کامل بر روی همه باز و ورود باین مدارس باید فقط بر اساس استعداد و لیاقت باشد.»
- البته استعداد و لیاقت در پرداخت شهریه!
«همه ما حق داریم کار کنیم و کار خود را آزادانه انتخاب کنیم.»
- و همچنین میتوانیم آزادانه بیکار باشیم؟!
«ما حق داریم از شرایط همنفاهانه و رضایتبخش برای کار و همچنین از محدود بودن ساعات کار برخوردار باشیم.»



« قربان یک ماشین سر راهی دیگه هم آوردیم، چیکارش کنیم؟! »

در اداره برق

متصدی - آقا مگه دیوونه شدی؟ ... چرا انکشتتو تو بریز برق میکنی؟
ارباب رجوع - آخه یه ساله دارم میدوم برق بگیرم نتونستم، حالا دارم دستمو میکنم تو بریز شاید اقلاً برق منو بگیره!
د - م - ب

حسن اسامی!

رفیق میدونی چرا جناب قاصور دوتا اسم داره؟ یکی حسن یکی هم علی؟
- آره بابا، چون اکه دوتا اسم داشت نمیتونست هم امور نخست - وزیر رو بچرخونه هم کارهای دبیر کلی حزب را. «م - ص»

سخنرانی‌ها، روزنامه‌ها و رادیوها در کمال آزادی دارد.
- یعنی اینکه آدم میتونه در کمال آزادی بره چارزار بده و یه روزنامه اطلاعات اخذ کنه!
«هر کس حق دارد هر کشوری از جمله کشور خود را ترک کند یا بکشورش خود باز گردد.»
- و در ضمن اون «هزار تومن»، رو هم فراموش نکنه!
«ما حق داریم که در مقابل بیکاری تأمین داشته باشیم.»
- یعنی اینکه «بیکاری» همیشه بر ایمان تأمین باشد!
توفیق - خوب دیگه بابا یه بشر مگه چقدر حقوق میخواد؟! .. بس شه زیادیش میکنه کار دست خودش میده!! «یا هو!»

«هر کس حق دارد در اداره امور کشور خود شرکت کند و با تساوی شرایط بمشاغل عمومی تایل آید...»
- مثل اینکه نفست حرارتش کرده باشه!
«... و جامعه نسبت به بزرگ ازما و قاصیل ما تمهیداتی دارد.»
- آره!
«ما و خانوادها مان حق داریم از سطح زندگی که سلامتی و رفاه ما را تأمین کند بهره‌مند گردیم. این حق شامل خوراک و پوشاک کافی و مسکن مناسب و... است.»
- بگو تو بگیری.
«همه ما حق داریم در پیشرفت علمی و فوائد حاصله از آن شریک و سهیم باشیم.»
- همانطور که ما برای پیشرفت علم کار و ژیل! با بزرگان شریک شده‌ایم، پولش توجیب آنها می‌رود و دودش توسینه ما!
«انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و بار آبی مخفی یا پارتی‌های نظیر آن انجام نگردد.»
- «طریقهای نظیر آن» اش از همه مهمتر است؟!
«حق آزادی عقیده و بیان که شامل آزادی داشتن عقاید و اظهار و انتشار افکار و اطلاعات بتمام وسائل بدون ملاحظات مرزی میباشد.»
- چه انشاء خوبی داره!
«هر بشر حق کسب و اخذ اطلاعات و افکار را وسیله»

تربیت

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

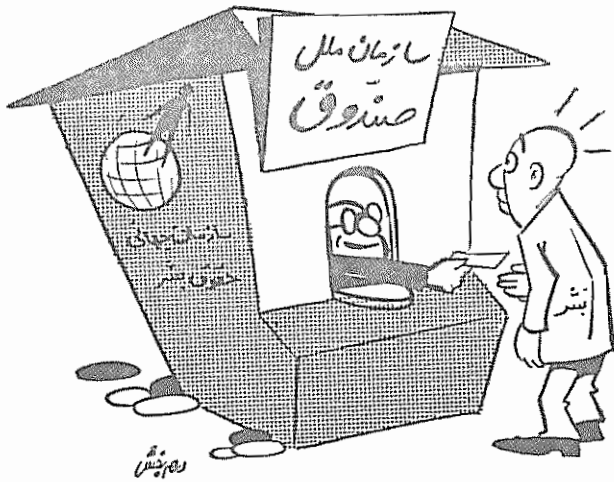
تاسیس ۱۳۰۱
چهل و سومین سال انتشار
(قدیمیترین روزنامه موجود ایران)
آداره: تهران
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸۵
تلفن ۲۹۶۷۳
عنوان تلگرافی:
«تهران: روزنامه توفیق»
چاپ: رنگین
باغچهسار تلن ۳۹۶۸۵
کلیه امور هنری توسط:
«استودیو توفیق»

نقل و اقتباس مندرجات نشریات مؤسسه توفیق در مطبوعات، رادیوها، تلویزیونها و هر کجای دیگر بجز بصری و بهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً برور نامه توفیق تعلق دارد.

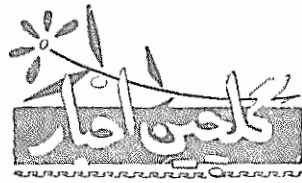
بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن
ششماهه: ۲۲ تومن
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)
یکساله: ۴۵ تومن
ششماهه: ۲۴ تومن
بهای اشتراك با ضافه مخارج پست هوایی آن
«بهای اشتراك تقدأ دریافت میگردد»

« بمناسبت روز حقوق بشر »



بشر= حقوق مارو بدین .
سازمان ملل= از حقوق خبری نیست، فعلا این مساعده رو بگیر تا بعد!



تجویز «اولیاء»!

از جملات حکیم فرموده و با خاصیتی که هفته گذشته در جرایدوزین کشور (البته از جهت آگهی) چاپ شده بود یکی هم جمله زیر بود که در روزنامه « اولیاء اصفهان » بچشم میخورد :
« خوش بینی موجب آسایش روح و روان است ... »

حقیقتش هم همینست ، چون جهنم برای آدم خوش بین بهشته و لذت و روح و روان که جای خودداره باقی جاهای آدم خوش بین هم احساس آرامش و آسایش میکنه!

پی مصلحت مجلس آراستند ...

این چندتکه خبر مجلسی را هم که از صفحه « یکپفته در دو مجلس » بامشاد دستچین کرده ایم بخوانید :

۱- « محمد دبیم نماینده تریز چندمین نفری بود که از جلسه خصوصی خارج شد و در مقابل پرسش ما که آیا شما هم صحبت خواهید کرد با الهیجه فشنک ترکی گفت :

« بنده در خانه صحبت خواهم کرد . »

۲- « عیب آدم دلو جرأت داری! ... » دکتر مهدب اول ناطق قبل از دستور بود که پس از اعلام رسمیت جلسه وسیله مهندس ریاضی پشت تریبون رفت و گفت اقدامات دولت باعث گردید که باران رحمت جاری گردد ... »

۳- « لایحه مطرح گردید و حسب معمول با موافقت اکثریت مواجه گشت و به تصویب رسید ... »

۴- « ... : سناتور دگتر و سزاده شفق گفت شنیدم وزیر فرهنگ از کثرت کار مریض شده و بعد اضافه کرد که در حال حاضر درآمد بعضی کداهای سناتور و وکیل بیشتر است ... »

۵- « ... بهر حال مجید محسنی هنرپیشه معروف فیلمهای فارسی و عمق صد رادیو ، امروز ادعا کرد که علاوه بر وکالت و هنر - پیشگی ، نانوائی هم بلد است و میتواند برای مردم نان بپزد. »
- فعلا که خوب نویی واسه مردم پختن !

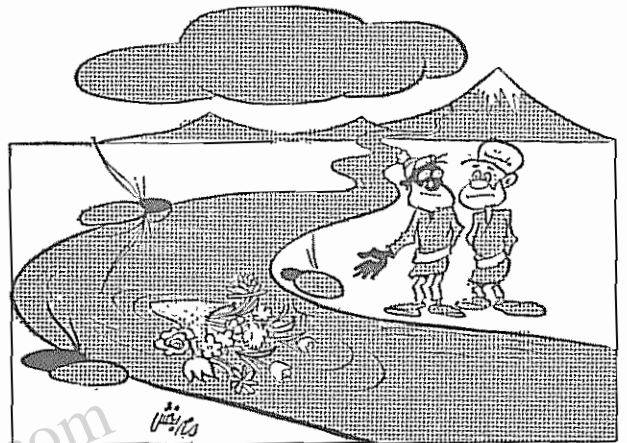
۶- « ... بعد علی مرادی نماینده مهاباد با الهیجه مخصوص و زیبایی خود سخن گفت و ادعا کرد که برای کارگری که همیشه به سردی و گرمی عادت کرده است افزایش نرخ مواد سوختی فرقی ندارد ... » (بقیه در صفحه ۲)



« اینفته چون اخبار اخ بود چایش نکردیم ! »

مشاعره!

« چنان خشک سالی شد اندر دمشق
که یاران فراموش کردند عشق »
« از کلمات قصار آقای صدراعظم در مجلس دعا و ثنا »
کلنگ از آسمان افتاد و شکست
و گرنه من کجا و بی وفائی؟!
« از عرایض جوابه کا کا توفیق در شماره اینفته! »



« اهل ... این دسته گل رو کی باب داده؟! »

حقوق آبان

« فینگیلی »

حقوق ماه آبان را چو دیدم شدم حیران و دلخون و کلافه
ندیدم پول ترفیعات و گفتم بمسئولش بدعوا و مرافه!
کجا رفته اضافاتم در اینماه؟ بگفت اینجا زن ز حرف اضافه!

شماره آذرماهنامه توفیق سه هفته پیش منتشر شد .
با یک عینک مجانی و دو عینک برجسته بهای ۱۰ ریال از روزنامه فروشها بخرید

توزین ماهانه



« ستوری توفیق »

الیزابت تایلور :
« ... شوهرم ۷۶ زبون بلنده صحبت کنه و من فقط به ۷۶ زبون بلدم بهش بگم: «دخفه شو! »

مژده

بزرودی در همین صفحه روزنامه توفیق یک خبر خوش بیاریم شما میدهند. منتظر باشید

اولی که گوش داره میدونه
یه خورده هوش داره میدونه
دیوارا موش داره میدونه
باری بدوش داره میدونه
تمام باربره میدونن
توهم میدونی منم میدونم
مکن صحبت ز اون کاکاجون
که شد به نرخ جون کاکاجون
کیلو یازده قرون کاکا جون
کی میکه نیس چون کاکاجون
تمام نونواها میدونن
توهم میدونی منم میدونم
کاکا رختش خیسه دیربریم
آخه چی بنویسه دیربریم
میکه آی ز کیسه دیربریم
میره دلش ریسه دیربریم
تمام عاقلان میدونن
توهم میدونی منم میدونم
« بزرقندی »

توهم میدونی منم میدونم

اونی که خر پوله میدونه
همیشه شنکوله میدونه
چاخان و فضوله میدونه
سرا پاش با مبوله میدونه
تمام بی پولان میدونن
توهم میدونی منم میدونم
یه عده خندونن کاکا جون
ز ما بهترونن کاکا جون
یه مشتت گریونن کاکا جون
تو تهرون دیلونن کاکا جون
بی خونه مونهها میدونن
توهم میدونی منم میدونم
پارو پولش کمه میدونم
دلش پر از غمه میدونم
چو من پشتش خمه میدونم
دچار ماتمه میدونم
غم و غصه دارها میدونن
توهم میدونی منم میدونم
برنج دم سیا دارارام
کروتر از ملاس دارارام
خوراک اغنیاس دارارام
مال ماشینداراس دارارام
تمام عطاران میدونن
توهم میدونی منم میدونم



خواستگار نه، اینو نمیخوام ، این هشت سیفنداره!

چندسال بعد:

صاب مرده - آقا جون چر
آنقدر دست بدست میکنی؟
قبر کن - والله تا معافی این مرحو
را یاری نمیشه چالش کرد؟!
« م - ب »

« نکته »

ما، در اصلاحات، مردم « جلو
افتاده ای » هستیم! ... دلباش
هم اینستکه هر وقت صحبت از
اصلاحات میشود همیشه از آینده
صحبت میکنیم!



دستور زبان فارسی

خب! دانش پژوهان عزیز! امیدواریم تا کنون وضع تاریختون! خوب شده باشد یعنی درس تاریخ برنامه پیش را یاد گرفته باشید. مثل اینکه این زنگه دستور زبان فارسی داریم. بسیار خوب، حالا درس را شروع میکنیم ولی شرطش اینستکه چون دستور زبان است در حین درس زبون درازی نکنید! اول سراغ فواید آن میرویم: فواید دستور زبان فارسی:

در دنیای امروز که علم و صنعت در هر رشته ای رو بتکامل است، ما هم باید لامحاله دانش خویش را وسعت دهیم و قبل از هر چیز کوشش کنیم تا فن درست نوشتن و درست حرف زدن را که: «بنیانگذار علوم مختلفه!» در کشور در حال توسعه ما می باشد بیاموزیم و برای اینکه درست حرف بزنیم! باید تمام قواعد و قوانین مربوط به دستور زبان فارسی را بدانیم. مثلاً اگر شما کارمند هستید و تقاضائی از رئیس خود دارید! باید بزبان او آشنا باشید و بدانید بنا به مقتضیات زمان و مکان چگونه باری صحبت کنید! یا اگر خدای نکرده دور از چون شما دیپلمه هستید و میخواهید تقاضای کار بدهید باید آگاهی کامل داشته و بدانید بچه زبان و بچه ترتیبی میتوانید هفت خوان رستم را طی کنید. پس شما بچه های عزیز به فواید دستور «زبان» آشنا شدید. حالا در این ساعت اسم و اقسام آنرا بیان میکنیم:

تعریف اسم:
اسم کلمه ایست که شخصی و یا چیزی را بآن بنامند ولی گاهی اوقات مسائلی پیش می آید که انسان نمیداند اسمش را چه بگذارد؟! ... این راهم میگویند: «اسم تعجب!»
اسم خاص:

اسم خاص اسمی است که مخصوص بکسی و یا چیزی باشد و د حق تقلید آن ممنوع است! مثل دود های گازوئیل که مخصوص اتوبوسهای شرکت زاهد است! ... البته در اینجا مردم این نکته را رعایت نمیکند و بدون در نظر گرفتن مقررات دستوری آنرا پواشکی فرو میدهند!

اسم عام:
اسم عام اسمی است که شامل عموم شود. مثل فقر- بیگاری- دلخوری- بی سوادی (که شامل آدمهاست) و گرابی (که شامل خورده نیا می باشد).
اسم معنی:

و آن اسم چیز است که وجود خارجی ندارد مثل: کار- سواد انصاف - عدالت - مروت - سعادت و غیره و غیره (؟) بنا بر این بهتر است که بآن اسم بی معنی بگوئیم و برای با معنی کردن آنها بهر کدام یک «بی» بیفزائیم تا وجود خارجی پیدا کرده و با معنی شوند مثل: بیکار، بیسواد، بی انصاف و غیره ... ؟
اسم ساده یا اسم بسیط:

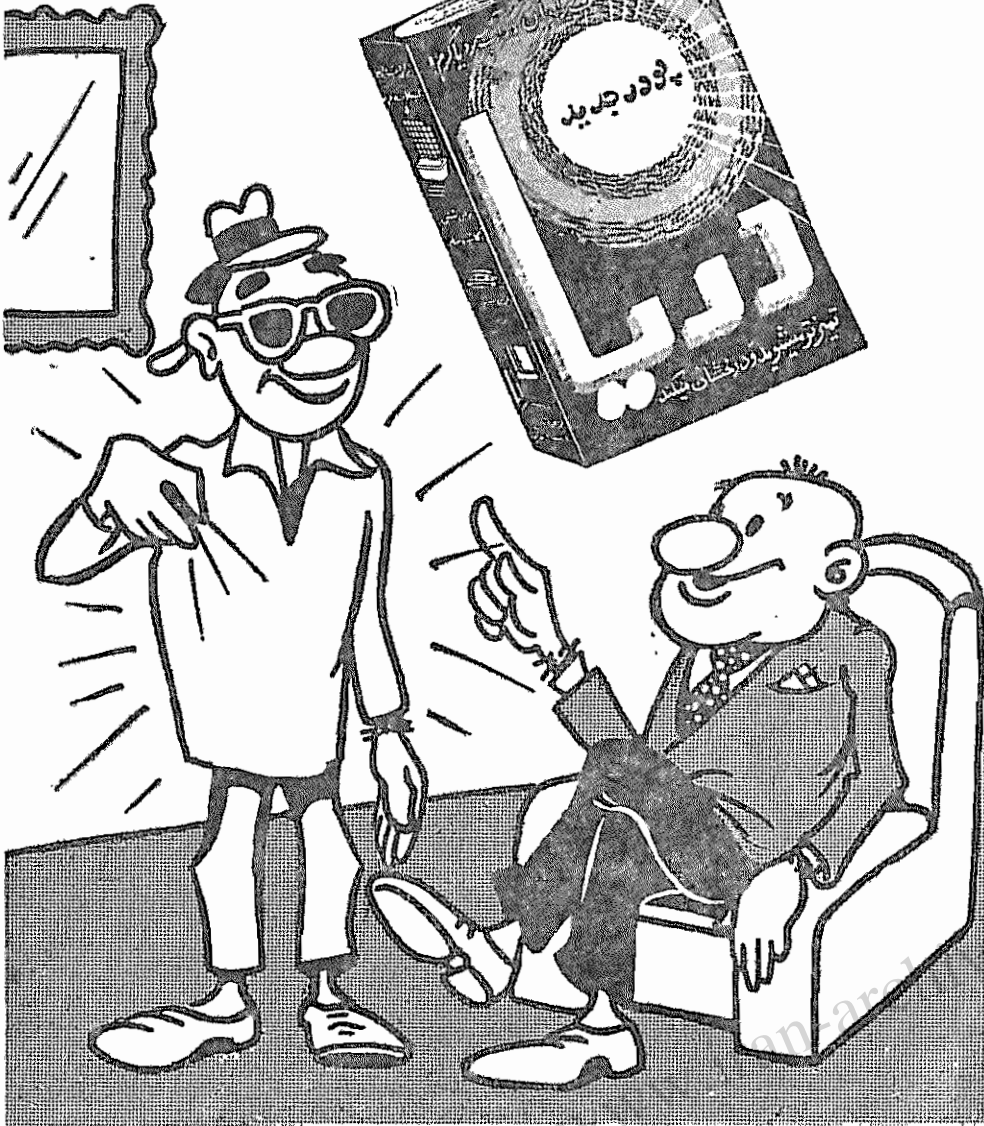
این اسم با وجود ظاهر خیلی ساده آن که گاه از چند حرف بیشتر تشکیل نشده بسیار سنگین و کمر شکن است و شما ابدأ نباید بسادگی آن نگاه کنید! مثل: کرایه خانه - شهریه - وام - نرخ - هزینه زندگی - و خیلی چیزهای دیگر.
اسم معرفه:

اسمی است که معروفیت چیزی و یا کسی را برساند مانند: تنبان فاطمی! (که شهرت «بین المللی» دارد) و نفت ایران (که آنهم شهرت بین المللی دارد!) آغا محمد خان! (یگانه مردی که با وجود آنکه روغن نباتی نخورد ولی باز تغییر جنسیت داد!) - خواجه حافظ (تنها کسیکه نمیداند اوضاع از چه قرار است!) - و روزنامه توفیق و ماهنامه توفیق و سالنامه توفیق!؟
اسم فکرة - این اسم خیلی «فکره» است بهتره و لاش کنیم

بریم سراغ درس!
اسم تصدیق:

اسمی است که هر چیزی را ولو اینکه تکذیب هم باشد، تصدیق کند! این اسم مصادیق فراوان دارد مثل: بله - صحیح است - درست است - احسنه - و غیره.

اسم مفرد:
اسم مفرد اسمی است که مفرد باشد! (امکان هم دارد -



چرا عینک زدی؟ مگه چشمات خراب شده!

نه بابا این لباسها بادپودر لباسشویی دریا شسته شده و بسکه سفید شده چشمامو میزنه اینه که عینک دودی زدهم.

تابکی هی دتک و دتک و دتک و دتک
پیر از جا و برو از پیر خود
گوشت میکوبی تو در توی هوتک
چرخ گوشت ژرژ ستان پیدرتک



نباشد! (؟) و منحصر بشخص یا دسته مخصوصی گردد مثل: پست حساس و نون و آب دار که منحصر به نور چشمی است!
اسم جمع:

اسم جمع اسمیست که ظاهراً مفرد است ولی باطناً دلالت بر جمع میکند و در چنین حالت مزایا و نصیب بنده و جناب عالی هم میگردد! مثل: تپیه - اردنک - روبقوله - حسرت - انتظار - وعده و غیره نادلت بخواهد! ... (هی بخشکی شانس!)

اسم بی مسما (یا عوضی):
از اسم بی معنی «تخاله تر همین اسم است که معروف حضورتان است که اصلاً صاحب اسم نمیخورد مثل: زلفعلی، عینعلی، عدلیه، نفت ملی، قراردادیا یا پای، کارخانه موتاز و غیره!
دانش آموزان عزیز:

حالا با اینهمه تئوریتی که درباره انواع و اقسام اسم گفتیم شما باید برای هر کدام از اینها، مثالهایی را که ما نزدیم خودتان بیازید. (دنگه دنگه دنگه دنگه دنگه) - خوب دنگه دنگه ما خورد! بیجهما پاشین درین برین خونه هاتون!؟

امشب صدای هاون از زیر زمین بیامد
گویا که چرخ برقی آقا خرنده باشد



«خرهایی علوفه، گرسنه و سرگردانند»

شعر نو:

رو نوشت برابر با اصل است

آی خرها...

آی خرها... آی خرهایی که اندر سر طویله شادو خندا نید با صدای خویش چون خوانندگان آواز میخوانید یک خری در دشت دارد میسپارد جان یک خری دارد که دست و پای دائم میزند در بیابانهای خشک و بی بر و بایر که میدانید آی خرهایی که در آخور بساط شام شب دارید «جو» به تو بره، تو بره بر گردن یک خری با عرو تیز خویش میخواند شمارا سم خود را میزند بردشت و میگوید: آی خرها باشمایم، اندر اینجائی که هیچ آدم به هیچ آدم نمیبخاورد رسیدن لااقل خر که به خر باید رسیدن یونجه هاتان را فرو آرید و اندر پدش من ریزید نی که همچون پوئها در گاوصندوقها ننگه دارید «چاله خر کشی - ۲۲ نوامبر ۶۴ - زیر درخت عرع - خر گشته!»



- به به چشم ما روشن مثل اینکه جزو بیتلها شدی؟ چرا نهیری سر تو اصلاح کنی؟! - حرفشم نزن که از کلمه اصلاح دلیم بهم میخوره!!

آی قصه قصه قصه نون و پنیر و پسه چه قصه ای که به به چه قصه ای که چه چه قصه تن تنائی تا گوش ندی ندائی آی بچه ها بیائید دور منو بیائید تا من به فس و فسه برم تو خط قصه قصه از این قراره (قصه این دیاره):

مشتی حسین توتاب صبح که پایمه از خواب هرچی میخواد بپوشه از نون و گوشت کوسفند تاچای و شکر و قند یا محصول اروپاس یا مال ینگه دیاس هیچی نداره اصلن همه شو بر اش میارن دیزی که بار میذاره هیچشو خودش نداره نه گوشتی و نه نونی نه اینی و نه اونی گوشت مال شهر تر کها نون مال ینگه دنیا دیزی شو در میذاره رو پشت بون ا میذاره خودش بروی چینه سر بپوا میشینه طیاره رو که دیدش یا صداشو شنیدش سوت میزنه واسه گوشت بیخود میکشه هوش دیزی شو در میذاره روی سرش میذاره میگه آهای طیاره عشو نیا، یکاره! به تند و به تیزی گوشتمو بنداز تودیزی طیاره هم بنا کاه صاف میره تو فرودگاه گوشت شو در میاره تو قصابی میذاره مشتی حسین توتاب صاف میره پیش قصاب دوسیر نیم استخواندار میخوره بیست و پنج زار (هونزه زارش که مایهش یک تومن هم کرایهش) بعد میره پیش توتوا میگه به شاطر آقا قربون دست و پنجهت موش تو سوراخ کنجهت یک اون خوب و کنده در آر بده به بنده -

شاطر بجای اینکه، ازمشد حسین بیرسه، از این سه چار رقم نون سنگک بدم یا تافتون؟ ازمشد حسین میرسه آمریکا یا فرانسه؟ آمریکائیش کرونه دونه ای ۹ قرونه مال فرانسه بدنست سقط تراژمد نیست اونکه ز گوشت کابی اینکه ز دیم و آبی، خلاصه و خلاصه هرچی که بود خلاصه خبر دار آی خبر دار کشکول کنده و ردار از اینجا و از اونجا تا برو ینگه دنیا گندم مونده بستون گوشت پوسونده بستون صبح که میری تو بازار تو بازار می بزنجار!

لطایف الطوائف

«پسز خاله عید زاکانی»

دودوتا = چهارتا

سه مرد در مجلسی نشسته و با یکدیگر گفتگو میکردند. اولی گفت: من زن خویش را با مردی دیدم و او را یک طلاق دادم. دومی گفت: من زن خویش را با دو مرد دیدم و او را دو طلاق دادم. سومی گفت: من زن خویش را با سه مرد دیدم و او را سه طلاقه کردم. - مردی بعد از ایشان نشسته بود، تا این سخنان شنید حالت غش بروی دست داد و بر زمین افتاد.

هر تاض

شخصی شیخ ملت الدین را پرسید: تو ریاضت کش تری یا مر تاضان هندی؟ شیخ گفت: من. گفت: چرا؟

گفت: - بجهت اینکه مر تاضان هندی در عرض بیست و چهار ساعت یک با دام میخورند و معدده ایشان مزه گذارامی چشد.

گوش ماهی

مردی بریفه خویش گوش ماهی نصب کرده بود. شخصی بدید و پرسید: گوش ماهی بر سینه چرا نصب کرده ای؟

گفت: تا فراموش نکنم که متاعی بنام ماهی وجود دارد.

پوست خر

آدمیزاده ای در پوست خر رفته و عرع میگرد: مردی او را شناخت و پرسید: عرع چرا میکنی؟

گفت: ساکت، اگر بفهمند انسانم، پوستم را می کنند!

روزی سه وعده

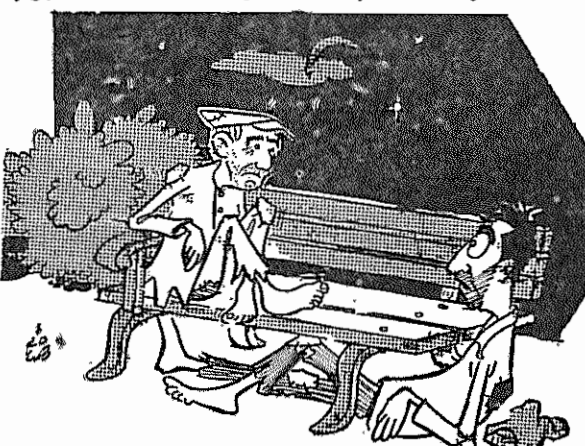
مردی مشت به شکمش میزد و پرا گفتند: چرا اینکار میکنی؟ گفت: برای اینکه من خود روزی سه وعده، وعده دریافت میکنم و جملگی را در طبق اخلاص نهاده، تحویل این شکم بی هنر بیچ بیچ میدهم، لکن فایده نمیشود و احساس گرسنگی می کند.

حق و حقدار

خری از نزد صاحب خویش گریخته و با کله کنده ای مانوس گردیده بود. صاحب دلی شنید و گفت: - حق به حقدار میرسد. اشتباه

کوری به گودال در افتاده بود عسای خویش را بپوا برد و گفت: - آخدا، باز هم که اشتباه کردی! از قدیم گفته اند: «کور کور را میجوید و آب گودال او» نه کور گودال را!؟

«گانگسترها درستگاپور میلیبوری را ربوندند» - جرابان



- اکبر چرا نمی خوابی؟ - ... از ترس گانگسترها!!

- دهر کی بکاری مشغول صنار بنداز تو کشکول، کشکول مارو بر کن شیکم ماها رو پر کن ما بز و میش نداریم مال سال پیش نداریم گندم ما خرابه محصول دیم و آب به جنس دیگه هم همینجور هرچی بگم همینجور دیزی ما سوراخه موقع آخ و واخه توش که نباشه چیزی واسه چی خوبه دیزی آی دیزی دیزی دیزی به دیزی فروشی دیزی اردهالی دیزی حال به حالی گندم و گوشت بیلاخ شد دیزی ما سوراخ شد

بندر بوشهر :

بی خانه ام ، بی خانه ام

من آدمی بی خانه ام ، بی خانه و کاشانه ام ، کاشانه ام برشانه ام ، بی خانه ام ، بی خانه ام حیران بکوی و برزنم ، در جستجوی مسکنم گوید زبان الکنم ، بی خانه ام ، بی خانه ام بوشهر گشتم سرسبز ، از بهر خانه در بدر بی بهره ام زین رهگذر ، بی خانه ام ، بی خانه ام یارب منم در این جهان ، آموزگار کودکان خواهم مکان ای لامکان ، بی خانه ام ، بی خانه ام من با اطافی راضیم ، راضی چو سال ماضیم چون خود کله را قاضیم . بی خانه ام ، بی خانه ام اما همین یک مرغان ، جان همه خویش و کسان قحط است همه چون آب و نان ، بی خانه ام ، بی خانه ام دارم تنها از کاکا ، بی منت و چون و چرا دردم نماید برملا ، بی خانه ام ، بی خانه ام

آبادان :

درختکاری !

خوشبختانه از طرف اداره چاهنمائی آبادان اقدامات مفیدی برای رفاه حال اهالی محترم شهر آبادان بخصوص بیکاران این دیار بعمل آمده که جهت تشویق آن اداره محترمه بسمع شنوندگان کرامتی (- بیخشید : به بصر خوانندگان عزیز) میرسد . اداره چاهنمائی که کویسا دست بکلیتکش مثل صدراعظم کلنگی بدنیت جلوی شهرتاری تابلوزده که در محل پارکینگ شهرداری ، چند قدم جلوتر نوشته «ایستگاه تاکسی» دو قدم آنطرفتر «راندنده محترم مواظب بچهها باش» چهار قدم بالاتر «بطرف راست ممنوع» ، «بچپ ممنوع» ، «از اینجا ممنوع» تا بیمارستان توقف ممنوع» عبور از خیابان ممنوع» «از پیاده رو استفاده کنید» «ایستگاه بانک فلان» و «با احتیاط همیشه آزاد» «بچهار راه چهار قدم مانده» «ترمز کردن ممنوع» ... هی ، قسم گرفت ! خلاصه کلوم اینکه این تابلوها اگر بو و خاصیتی ندارد ، لاقلم مردم روغن نباتی خور که «نای» ایستادن در حیابان را ندارند بان هاتکیه میدهند و بجان چاهنمائی دعا میکنند ! «الف - شاهپوری»

خرمآباد :

صدقه

بالاخر معلوم شد حق بیمه ای که فرهنگیان لرستان میپردازند صدقه رفع قضا و بلاست و فرهنگستان این پول را برای سلامتی کاشانه از حقوق آنها کم میکند حالا اگر کسی باوجود دادن صدقه مریض شد حتماً نیتش پاک نبوده و دکترهای بیمه هم هیچ خوش ندارند کسی را که نیتش پاک نیست معالجه کنند ! هیراز :

خانه

چند روز قبل در استانداری فارس جلسه ای برای ایجاد خانه های اصف در بخش های مختلف استان فارس تشکیل شد ، گزارش خبرنگاران حاکی است که ما مورین اجرای این طرح هر چه در بخش های مورد نظر بدنبال خانه مناسبی درویدند صاحبخانه با اصفافی که حاضر بشود خانه اش را در اختیار خانه اصف بگذارد پیدا نکردند !

«دیوانه ای در دادگستری مشهد نظم را بهم زد و فرار کرد» - جراید



چرا داری فرار میکنی؟

مینترسم دادگستری چیه دیوانه ترم بکنن!

گیلان :

اندر مزار و ام گرفتن

عرض شود که فرار شد بانک بازرگانی رشت بکارمندان فرهنگ آن شهرستان معادل حقوق سه ماه وام بدهد ، شهرستانیها هم که خیال کردند : «تا ، کسی وام نگیرند ایرانی نیست» ! لذا مدت ها این درو آن در زدند تا موافقت بانک جلب شد مشروط بر اینکه فرهنگستان مبلغ حقوق کارمندان را گواهی کند . ماهم راه افتادیم او مدیم فرهنگ رشت ، گفتند برین پیش معلون که کاری تر از اون توی این اداره پیدا نمیشه ! - رفتیم پیش معاون ، تا سایه ما را از دور دید اخمپاشی را کرد تو هم و بعد از قدری بگو مگو بزرگواری فرمودند! «که فردا» بیایند !



گیلان :

هر سخن جائی و ...

هفته گذشته جنگل گیلان در ۲۱ نقطه مختلف آتش گرفت و این حریق مدت زیادی ادامه داشت ، گیلانی ها از این آتش سوزی بیموقع خیلی ناراحت بودند و میگفتند این آتش سوزی هم بیمعرفتی کرد و لاقلم نگذاشت وسط زمستان آتش بگیرد که مردم سرسیاه زمستونی در غیاب خاکه ذغال ، کمی خودشان را گرم کنند ! اصفهان :

هم فال و هم تماشا

مدتی است که کرایه اتوبوسهای شهری اصفهان از یک ریال به یک ریال و نیم ارتقاء درجه پیدا کرده شاگرد شوفر های اتوبوس هم هر وقت پول خرد ندارند بجای دهشاهی بمردم سنجاق قفل ، کبریت ، آدامس ، سرفلم ، آب نبات کشی وغیره میدهند و مسافر محترم هم اتوبوس را سوار میشود و هم اینکه خریدش را در داخل اتوبوس انجام میدهد و هم این خودش ، کلی صرفه جوئی در وقت است !

همزیستی مساومت آمیز

آن آقای کلدواتر مرحوم که همیشه با همزیستی مساومت آمیز سیاه و سفید مخالفت میکرد کجاست که بیاید معنی واقعی همزیستی را درد کالیکش ببیند ! در اینجا آرد سیاه و سفید را مخلوط میکنند و نان هائی میپزند که به قدرتی خدا نصیب سیاه و سوخته شده و نصف دیگش عین خمیر چاق نشده ، سفید است ! «سنجراتی»



خ - تیلیفونچی

سپس آنرا بکن چاپ چون کیشیز کنند از کار خود ما را کمی ماتا برو فردا بیا ، امروز همیشه و از این وضع مردم در عذابند بکن این کارمندان را توییدار «قادر - ب» هوا تاریکه و وقت غروب سه زده شرکت بنا نیرنگ و بامبول بودم یکمرا اندر خدمت نفت شدیم اخراج و بعد رفتیم درها سپس هم «دک» نمودند بامبول که میشیم رویهم هیچده گزار تا ا تمام شد پول همون روزهای اول که بیکاریم و پول در کیف ما نیست چه باید کرد باخرج و مخارج بیاریم از کجا خرجی خانه چه کوئیم والدۀ آق مصطفی را بنا حق کشته ایم از کار بیکار ز قول کارگرهای جنوبی مکه ما مثل نفت میدیم بو کند ؟ کارگر سابق شرکت هبلی نفت - دلخور !

بیا از «اسفرائین» بشنو اخبار کاکا چون شهر ما شهر فرانکه نه میدانم کدامش را بگویم خودت برخوان از این مجمل حکایت از اینرو روزگار ما سیاهست ز دست انداز ، سطحش چاک چاک که ! بر آید از نهاد شوفرش آه ! که در آن کم شود تا نک ، جراثقال برای اینکه ما را سیم وزر نیست شود پیدا زمیوه پوست هسته ! برای لقمه ای دل ببقراو است خورا کم هست بادوزیر بام آف ! «خوش اقبال نماینده توفیق»

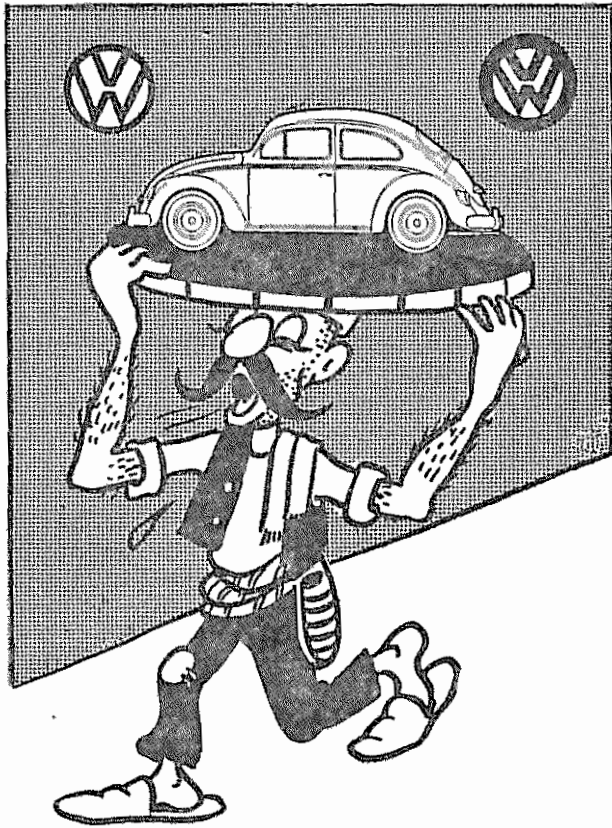
کاکا - حالا خدا بهت رحم کرده که خوش اقبالی ! که مثل ما بد اقبال هم بودی چی میکنی ؟

خوب بهر تو از «فی ریز» دارم اتوبوسی نداره تا رود تیزا که اونم طفلیک پایش چلاقت که خرداران همه در انتظارند شوم راحت حقیر از دست این خر «فراست بی اتوبوس» - داداش بازم قدر خرتو بدون که دیگه نه توی صف ایستادن داره نه اضافه سوار کردن ! نه له ولورده شدن !

جواب کاکا :

الو ، مرسی شنیدم دانه دانه شکایتها رو از وضع زمانه ! شنیدم ، کردم اصلاح و زدم چاپ بنوبت میشود باقیش هم چاپ باز هم چرچ شکایت هست موجود برام ارسال کنیدی فوری وزود تا اون هفته دیگه عرضی ندارم خدا حافظ میرم دنبال کارم !





بر خوردن عقاید و آراء
در باره
نان

از: «مهدهخت»
 * دکتر بعد از این شدیداً معتقد است که گندم-آئیکه با کشتی وارد میشود انسان را «بر ما تیس» مبتلا مینماید زیرا با اندازه کافی رطوبت دریا در آن اثر نموده «موجودیتکه حرفه‌ن مردم میگذازه»
 * من در قدیم به قدرت کشتیهای جنگی خیلی معتقد بودم ولی از وقتی که با کشتی تجارتم برای ما گندم می‌آورند تغییر عقیده دادم! «موجودیتکه هرگز نتوانست جلوی احساسات آنتیمنش را بگیرد»
 * نان، چیزیکه در قدیم آن را میکشیدند ولی در عصر حاضر اگر آدم از ترازو دار بخواهد که نان را بکشد بلائی سر آدم می‌آورد که حداقل شش ماه باید در بیمارستان بستری شود.
 * «موجودیتکه کتک خورش ملس است»
 * از دوستی سؤل کردم عازم کجائی؟ گفت بکنار دریا می‌روم با تعجب گفتم: زمستان و کنار دریا؟ جواب داد معلوم میشود زن و بچه نداری و مسئول تهیه نان آنها نیستی.
 * «قهرمان دو»
 * از وقتی گندم را با کشتی و گوشت را با هواپیما وارد کشور می‌کنند مردم مجالس متعدد دعا برای روح پرفروش مخترعین هواپیما و کشتی تشکیل میدهند چون خودشان را مدیون آنها هستند.
 «حقی شناس»

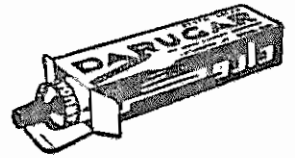
دو بیٹی دیروزی و امروز

با باطاهر عربیان:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجر می نیش ز فولاد
رضا ستاری:

ز دست بنز زائد میزنم داد
چو بینم دیزلی چرخش ز فولاد

خمیر دندان داروگر



مادری میگفت با فرزند خویش
کای عزیز مادر، ای جان دلم
حفظ کن دندان خود را از خطری
دائماً آنرا بکن جانا تمیز
خواهی از دائم بمسانی با نشاط
جان من دندان خود را پاک کن
آری آری با خمیر دندان خوب
گر خمیر دندان بد آید بکار
جان من بشنو زمن این پند را
خواهی از دندان تو گردد بلور
چون خمیر دندان داروگر مدام
طعم نعمانی آن حال آورد
گر خنک خواهی دهان را دائماً
سوی داروگر برو چون این خمیر
قیمتش ارزان و طعمش دلپسند
چون صدف دندان تو سازد سفید
لثه تو زود محکم می‌شود
پس میر از یاد هرگز ای پس
باز هم پند مرا بسادت بسیار
خواهی از دندان تو گردد بلور
با «خمیر دندان داروگر» بشور

- آی خونه دار و بچه دار - هرچی داری وردار بیار - ماشین
کهنه و قراض - بی دنده و کلاچ و گاز - ماشین مال عهد بوق - فاقه
سیم و لامپ و بوق - هرچی داری بیار داداش - ماشین نو ببر بجاش -
بیار فولکسی نو ببر - ماشین لو کس نو ببر .
- آی آدم ماشین سوار - هرچی داری وردار بیار - لاستیک
کهنه تو بده - ماشین مونده تو بده - یکدونه نو ببر بجاش - معطل
چی هستی داداش - زنجیر ضدبند ببر - ماشینو با طبق ببر - باطری
نو - لاستیک نو - فولکس را کون شیک و نو، فولکس شست و پنج میدم
با چارنا دنده پنج میدم.
- آی آدم ماشین سوار - هرچی داری وردار بیار - باغ
آباد شه «جبهه دار»

تعمیرگاه و اتوسرویس مجاز ۳۰ فولکس و ۳۰ جبهه دار تعمیرات
فولکس زیر نظر متخصصین و فروش کلیه لوازمات اصلی آن - تندن های ۵۳۲۴۳ -
۵۳۲۷۷ خیابان سیمتری پانین تر از سدره مختاری نرسیده به سیمپرسپولیس

== نیست؟ = هست!

«چراغ موشی سنا بادی»
 کار، بهر ما فراوان است. گویی نیست؟ هست!
 نرخها پائین و ارزان است. گویی نیست؟ هست!
 نیست دیگر یک مریض بی دوا در شهر ما
 در دستان بی حرف درمان است، گویی نیست؟ هست!
 زیر پای اوس رضا امروز جای بوریا!
 قالی کرمان و کاشان است، گویی نیست؟ هست!
 پس پریش مش رجب میگفت با بانگ جلی:
 در آن این بنده تنبهاست، گویی نیست؟ هست!
 خنده ای سر داد استاد اصغر کفاش و گفت:
 بچه من در دبستان است، گویی نیست؟ هست!
 حاجی احمد گمت چون بازار، وضعیت شسته خوب
 حاجی ات دلنا و خندان است، گویی نیست؟ هست!
 پاک ماندن در میان عدای دزد و دغل
 سهل و آسان است، گویی نیست؟ هست!

معما!

علت

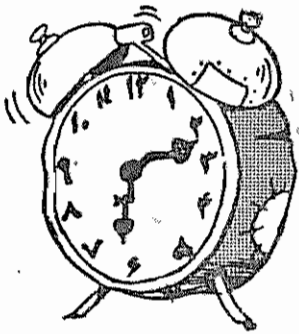
(توضیح مؤلف ا - قبل از رجوع به حل معما قدری فکر کنیا
 اگر موفق به یافتن آن نشدید
 جوابی که سرتهد. همین ستون دا،
 شده مرا جمع نمائید)
 این چیست که:
 هم در زمین هم در هوا
 آی خنجر بزه آی خنجر
 آی خنجر خنجر خنجر
 آی خنجر خنجر خنجر
 آی خنجر خنجر خنجر

چرا بگفت زنجیر بستنی؟
 از بس توی خیابانها پوست
 خیار پوست موز و پوست هندرنه
 ریخته!

راه حل!
 - باباجون، شعبده بازها
 چطور میتونن اینقدر سنجاق بخورن؟
 - خیلی ساده... اول به
 «جاسنجاقی» میخورن بعد هرچی
 سنجاق بخورن میره اونو میچسبه!



== بالاخره خونه تو ساختی؟
 نه، بشیمون شدم عوض این «جیب استیشن» را خریدم که هم گرم و نرم و راحت، و هم
 شب و روز گوش زندگمی میکنم.

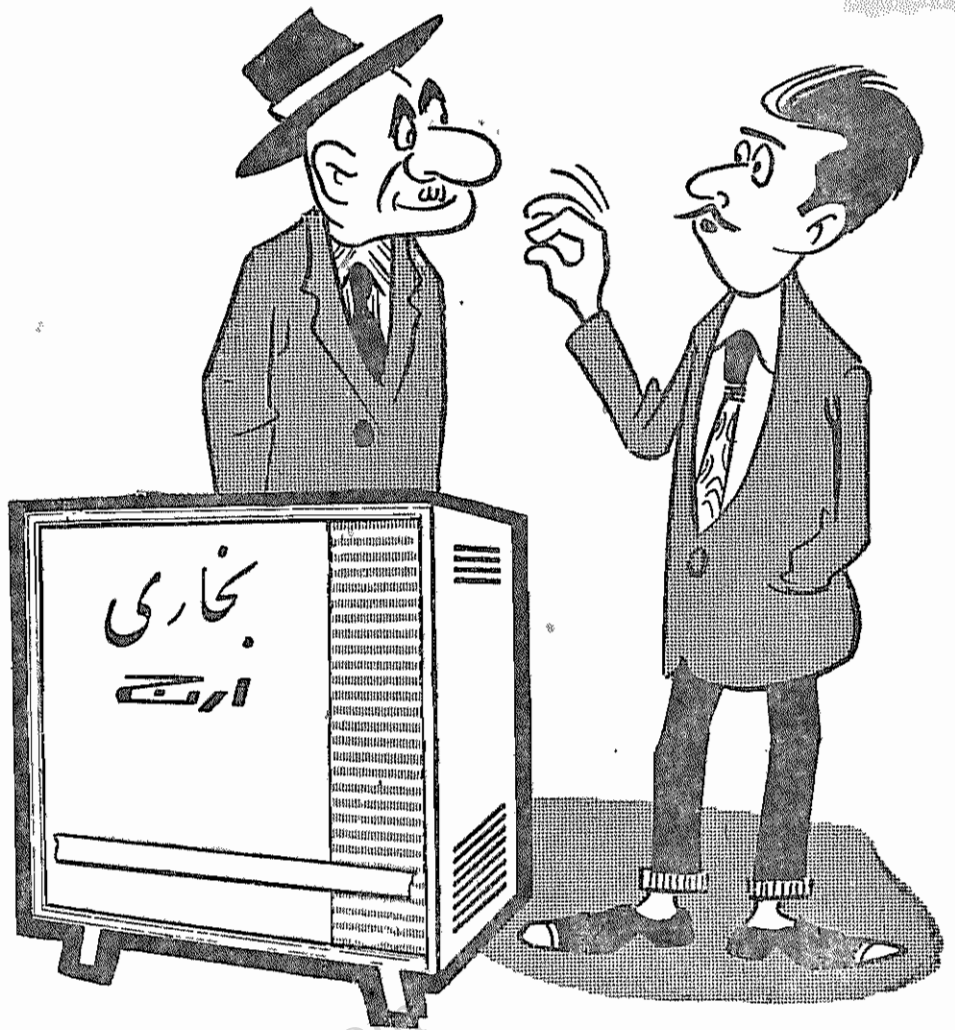


بیوگرافی:

ساعت من!

«بر بز قندی»

ساعت منم چو بختم روز و شب خوابیده است
 گوش من هرگز صدای تک تکش نشنیده است
 دسته اش خم گشته همچون مهره های پشت من
 روی آنرا گردو خاک زندگی پوشیده است
 قاب آن چون زانوی شلوار من دارد چروک
 بند آنهم بدتر از من پاره و پوسیده است
 نمره ای در صفحه اش دیگر نمی آید بچشم
 پیچ و مهره اش همچو وضع من زهم پاشیده است
 عقربکهایش نمبچرخد چو چرخ زندگی
 دالما یا آن باین، یا بن بان جسمیده است
 هست ثانیه شمارش چون کمیت بنده لنگ
 صفحه اش بپرنگ چون طواف آجدان دیده است
 کونک آن خالی بود پیوسته همچون جیب من
 شیشه اش، چون نیم تخت کفش من سائیده است
 چرخ و فنطولش! نمبچنید ز جای خویشش
 گوئی در زیر بار زندگی زائیده است
 بیست و یک سنگ است و هر سنگش به سفتی در مثل
 چون کباب برگ یا سلطان و کوبیده است
 داد، از رقاصکش دارم که همچو همسر
 ساعتی یکچوور بی طبل و دهل رقصیده است
 خنده ای بریش مخلص کرده هر کس تا کنون
 ساعت و وقت و زمانی را زمن پرسیده است
 حالیا از چفت و بندش صحبتی در کار نیست
 چونکه آنرا دخترم با تیغ و قیچی چیده است
 چون زوار مردمان در رفته از کوش فتر
 آخ که زین بات بکلی خاطر من رنجیده است
 دادم آنرا تازیم دورش بیندازد، ولی
 او نکره اینکار را، از رفتگر ترسیده است
 هرچه خرجش مینمایم باز منگرده خراب
 گوراون باش که این را ساعتش نامیده است



ما پارسال از گرما بختیم.

تابستون؟

نه بابا زمستون... آخه توی خونه مون «بخاری ارج» داشتیم.

همه کاره و هیچ کاره!..

۲- تمام مردم ادیب و فاضلند!
 - بدلیل آنکه اگر شما این
 شعر معروف حافظ را فک بمردم
 نادان دهد زمام مراد- تو اهل دانش
 و فضلی همین گناهت بس، در
 حضور خرفترین و نادانترین مردم
 بخوانید فوراً سر خودشانرا با تایی
 بچپ و راست حرکت میدهند و
 خودشانرا هم شامل مفاد این شعر
 میشمارند.

۳- همه مردم معمارند!

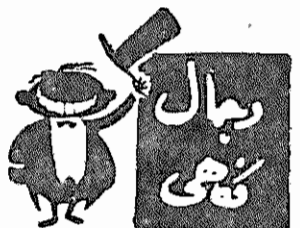
برای اینکه کسی نیست که
 ساختمان نوسازی را تماشا کند و
 مثلا نگوید که اگر تراس این
 ساختمان رو به قلهک و مستراح
 آنرو بساختمان پلاسکو بود بهتر
 بود... یا اظهار نظر نکند که
 بنظر من اگر طبقه فوقانی در
 طبقه پائین تحتانی یعنی زیر زمین در
 وسط بهار خواب قراردادش خوشگلتر
 میشد؟!

۴- تمام مردم آشپزند!

- برای اینکه غیر ممکن
 است مثلا وقتی بهترین چلو کباب
 را میخورند بگویند که خوب
 چلو کبابی است اما حیف که نخورد
 لوبیاش به حورده زیاد سرخ شده!
 تو خود حدیث مفصل بخوان از این
 معجز!

لا بد شما هم وقتی این عبارت
 «همه کاره و هیچ کاره» را میشنوید
 حواس شریفتان متوجه عدم معدودی
 میشود که خودشانرا در هر کار
 استاد مسلم میدانند و در حقیقت
 هیچ چیز هم بلد نیستند در صورتی
 که اگر خوب به کنه این عبارت
 پی ببرید و اهل انصاف باشید تصدیق
 میکنید که همه ما یعنی من و حتی
 خود شما و خلاصه همه مردم در
 واقع همه کاره و هیچ کاره ایم...
 ما برای ثابت کردن این حرف چند
 دلیل قانع کننده میآوریم که خود
 شما تصدیق کنید زیاد هم بی ربط
 عرض نمی کنیم:
 تمام مردم دکترند!

برای اینکه اگر فی المثل
 شما قوزک پایتان به سنگی خورده
 و زخمی شده باشد هر نسه
 قمری بی معطلی یک جوشاندنی یا
 یک کیسه آب یخ برای شما تجویز
 میکنند؟! یا اگر گوش شما کمی
 سنگین شده باشد، هر کس که از
 راه میرسد یا تخم هویج مخلوط
 با گوشت کوبیده را تجویز میکند
 که ناشتا هر روز به زیر ناف خود
 بمالید یا میگوید باید از هر چه
 خوردنی و پوشیدنی است تا آخر
 عمر پرهیز کنید که انشاء الله دردیای
 باقی گوش شما باز شود!



تعجب تخم الملك!

آقای تخم الملك، حاتم طائی
 هست! که معروف حضورتان هست
 هفته پیش بمنزل یکی از آشنایان
 رفته بود. در اطاق پذیرائی چشمش
 بروزنامه ای میفتد و این خبر را
 مجانی در آن روزنامه میخواند:
 «یک نرول خوار ۳۰۰
 اتومبیل را ضبط کرده او با
 داشتن ۳۰۰ اتومبیل شخصی
 سوار اتوبوس میشود.»
 آقای تخم الملك هم مثل من
 و شما خیلی متعجب میشود ولی
 تعجب او با تعجب من و شما قدری
 فرق میکند چون بلافاصله زیر
 لب میگوید:
 - عجب آدم و لخر جیه!..
 من اگر جای او بودم پیاده می
 رفتم!?

محصل عاقبت اندیش

معلم - چرا گوشه پوریدی؟!
 محصل - آقا برای اینکه
 وقتی درس بلد نبودم شما توتون
 گوشه بکشید؟!



هرگز نومرو باین فیافه بیرون



از مونسرت اسر که هستی داجون



«فیت» از بزنی شود بدینسان موزون



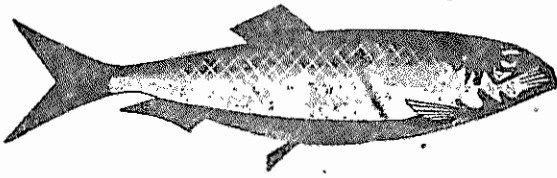
بادست مگیر و حرص بیبوده مخور

فیت گرم محافظی سر بزنی فایان
 فیت در این دو بخش میگورن و بیاین F
 برای تقویت او!



فیت محصل تو بگفت آن زمان در مرفه و در مرفه چه می کردی... تهران... ایران... پیچیده

جایزه باید عالی و ارزنده باشد



جایزه ارزنده‌ای درخور جدول توفیق و در شان مصرف کننده آن
یک ماهی «پائیزین!» مدل ۱۹۶۴
جایزه اول جدول توفیق

دو عدد تخم مرغ «نازه از کار در آمده»
 نیم کیلو سیب درشت و صبح چیده

یک جایزه ارزنده دیگر!

به پنج نفر از کسانی که حل صحیح جدول این هفته توفیق را برای ما
 بفرستند بحکم قرعه بزرگداشتن یکی از جوائز بالا داده میشود.

ماله‌ای: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

۵	۷	۱	۵	۵	۷	۳	۱
۳	۱	۹	۵	۵	۷	۳	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

۱- کبسه فساتیک - تنها علامت مردی در قرن
 ۲- روغن نباتی ۲- خونه تکونی
 ۳- باغچه - طشت آدم شوئی
 ۴- نه شیم، نه شیت - مراد
 ۵- زاز لهرده ۴- دست بیشتر
 ۶- مردم است ۵- آپارتمان
 ۷- های (۱) جنوب شهر - دماغ
 ۸- مانداردا ۶- آقا بالاسر

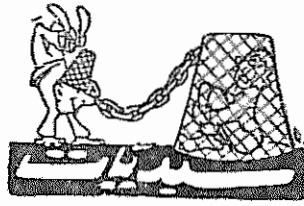
۱- کراوات گوش ۲ - اندازه دستی - اگر توی دیوار
 نباشد سر درخته ۳ - گاز انکشتی ۴ - در ژاپن ارزش دارد - شراب
 فرانسوی - نوعی معشوقه ۵ - از غذاهای صدرصد ملی زمستانی
 ۶ - زنگی نیست - کشمش کشرفته ۷ - وبار سرش را ندارد وبارو
 تهر را ۱ - دلیل مذکر ۸ - میزان! حقوق کارمندان دونه پابه
 «ن - یوسفی»

حل جدول شماره ۴۹

پاپیونی - ۱ - دنده - نعل ۲ - بهو - وصله ۳ - کن -
 هن - یل ۴ - گل مره ۵ - لیوان ۶ - نا - شا - مو ۷ - چرقه -
 عرض ۸ - لون - کاهو.
 کراواتی ۱ - دیک - بنجل ۲ - نهنگ - آرو ۳ -
 دو - ل - قن ۴ - همیشه ۵ - ونژوا ۶ - نص - ها - عا ۷ -
 علی - نمره ۸ - لاله - وشو.

برندگان جدول شماره ۴۹

۱- رشت: آقای سیدابوالحسن ثمرقندی ۲- تهران: طهمورث
 قاسمی ۳- کرد کوی: آقای جعفر کیانی.



«کابینه توفیق!»

اولین نایبها یکی به تارک
 این ستون مثل دنبان میدرخشد
 آقای آمیرزا محصل است که برای
 وزیرالشرای ما آقای سعادت مند
 دست به قلم برده و گفته:
 «سعادت چون مخ تو سر زنگه
 پر از آشغال باشد این مخ من
 پس از چنگه میزنم من
 عقب بنشین وگر نه میزنم من!
 - بزین ببینم چیکار میکنین
 چاکر ما آقای مکافات از
 آبادان نوشته اند:
 «قسم به بنائی که تیشه اش از چدن نیست
 کسی درمخت خوری مانند من نیست»
 - اکه لنگه داشتی که
 دوشکه در نمیافتا
 یک جانوری باسم
 «گروهیان» از حواله ای که یکی
 از وزیرالشرایا به اون یکی داده
 دلخور شده و نوشته:
 با کمال احترام ... اینجانب
 «سر گروهیان» از انساب آقای
 «ع سعادت مند دل خوشی که ندارم
 هیچ بلکه خیلی هم دلخورم. آخه
 مرد حسابی این چه کاری بود
 کردی؟ ... اگر این وزیر فلجماق
 و سرکار استوار که ۳۰ سال آزرگار
 آتش خورده و دیگر رقم محقی!
 نداره دست بیقه شوند کار سرکار
 استوار ساخته است و شاید مقامات
 صلاحیت دار از چشم شما ببینند
 بهر جهت از شما تقاضا میشود اشعار
 زیر را خطاب به او چاپ کنید:
 «باین ملعون و وزیرلات و قلدر
 که باشد اول کاری تو پیش پر
 بگو ناکس بنگه دنده میخاره!
 مخ سنگت هوس کرده خپاره؟»
 به به به! ... ستاره ای
 بدرخشید و مزاحم مجلس شد
 جناب خداداد با کله ای نورانی
 مثل ستاره و یک بیت شعر ۶ خطی (۱)
 سر زده وارد میدان شدند:
 «روزی گذرم فتاد اندر خیلی
 دیدم صنمی ماهوشی خوش-
 روشی دلکش کوچیک سر وسیمین
 بدن ماه جبینی
 ای داد بیداد بقیه را فراموش
 کردم! ۱۹۰۰»

حالا اگر بعد از خواندن
 شعر آقای خداداد نفسی برایتان باقی
 مانده این يك خط شعر شاعر نو -
 ظهور آقای ع-ظهوری را هم بخوانید
 و ختم را برچینید:
 شعر را باید از این خانه
 برون بردن و کشتن
 تا صد صاحبخونه ندادند که
 ما امشب مهمان داریم!
 - ظهوری را هم باید از این
 کابینه برون بردن و ..
 «مارمولک»

دلیل منطقی!

توی یکی از تو بوسهای دو طبقه که عده زیادی سر پا ایستاده
 بود طفل پنج و شش ساله ای با مادرتی بلند بلند صحبت میکرد.
 - ما مان، گربه ما نه یا ماده است؟
 - مثل اینکه نه پاشه بهر روز چون.
 - شما از کجا فهمیدین؟ ...
 سکوت عجیبی بین مسافرین اتوبوس برقرار شد و همه
 منتظر پاسخ مادر بودند
 مادر در وضع خاصی قرار داشت و نمیدانست جواب
 بچه اش را چه بدهد که ناگهان مرد موقری جواب داد:
 - مکه نمیبینی آقا چون که گربه شما سیل داره؟! ...

«موسیقی، کهنیر و ضعف اعصاب را معالجه میکنند» - جراید



«آره! کهنیر و معالجه کرد، اما خودش ضعف اعصاب گرفت!»



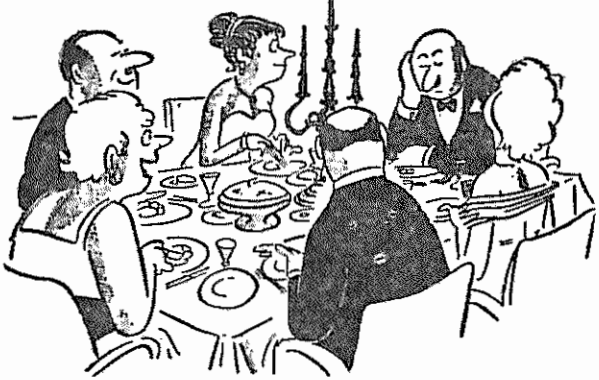
«روزی سه تا از این «نتها» را صبح و ظهر و شب بخورید،
 خوب میشید!»

چه اشکالی داره ...

هفته قبل در مجلس شورا
 محبت از خشکی هوا در مناطق
 مختلف کشور میشد و نمایندگان
 الاتفاق برای بهبود وضع شروع
 میکنند به صحیح است احسن
 گفتن.
 در همان کیرودار فسنجون
 رش را بیخ گوش اوس عباس میگذازد
 میگوید:
 - اینها هم عجب آدمهای خل
 سلک هستند! خوب هوا خشکه
 نه خشکه، اینک عیبی نداره
 رضی وضع خشکیارمون خوب
 بشه!

دو خبر و یک تفسیر

بهای گوشت بعلت عرضه
 زیاد تنزل کرد.
 درارک خرها را بعلت
 کمبایی و گرانای علوفه، در خیا بانها
 ول کرده اند.
 توفیق - و همینجاست که
 شاعر میفرماید:
 هیچ ارزانی بی علت نیست!
 در اداره
 مدیر کل - چسرا وقتی راه
 میری انقدر خود تو نکون میدی؟
 ختم ماشین نویس - برای
 اینکه حقوق اضافه کارم از جاش
 نکون بخوره!



خانم صاحبخانه به مهمانها - خیلی معذرت میخوام،
 علت اینکه شوهرم انقدر سر سفره چرت میزنه اینته که
 امروز تو مجلس نخواییده!

مترجم چشم شهیر !!

وقتی بعد از سه ماه زحمت شبانه روزی رمان بی نظیرم را ردی میز سر دبیر گذاشتم بدون اینکه آنها را بخواند گفت :

نه داداش تألیفات وطنی بدرود ما نمیخورد ، اکسر ترجمه خارجی دارید بیاورید ! از اونجا پیش یک کتاب فروش رفتم ، اوهم همان جواب را داد . بالاخره ناامید برافاندم و پیش یکی از رفقا رفتم وموضوع را بهش گفتم او گفت :

اینکه دیگه غصه نداره ، توهم مثل بقیه، نوشته هایت را بنام یکی از نویسندگان خارجی و یا باسم یک نفر ناشناس امریکائی منتشر کن !

گفتم - آخه چطوری ؟ گفت - چطوری نداره ... اینهمه اسم نویسنده خارجی توی کتابها ومجلات ما هست ، اینها همه نویسنده های (!!) خیالی فرنگی هستند که نویسنده های زرنگ هموطن ما اسامی شانرا ساخته وپرداخته اند وباسم آنها کتابها ومقالات فراوانی بفروش رسانده اند .

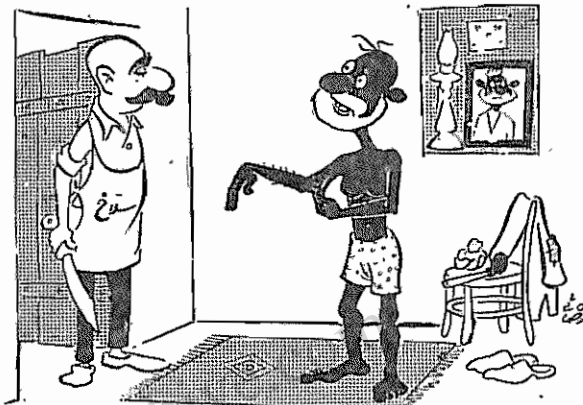


بدنیال این راهنمایی تمام کتابهایم را بنام یک نویسنده امریکائی (۱) بنام آقای او بر این ۹۱ در آوردم واسامی فارسی کتاب را نیز چون زیاد اسم خارجی میدانستم به ترکی بر گرداندم و در ظل توجهات آقای او بر این ۱۱ ۱۸ کتاب نوشتم و آب کردم ؟! بعد از آن مردم از داستانهایی او بر این ۹۱ خسته شدند . نوبت به آقای «جاک تامز!» رسید و از اوهم ۱۶ کتاب ترجمه (۱) کردم و کاروبارم حسابی سگه شد ؟! البته در مقدمه هر کتاب بیوگرافی این نویسندگان بزرگ! ومعمروف!! راهم مینوشتم ومندکر میشدم که فلائی مثلا در زمان کودکی از مدرسه گریزان بود بعداً در سن سیزده سالگی صدتی رخت شویی وظرفشویی کرد ! یک سال بعد بعلمت وجود اختلافات خانوادگی وروح حساسی که نویسنده داشت (!) از خانه فرار کرد و عاقبت یک ماجرای عشقی او را به نویسندگی واداشت !

جان فرزند !

جان فرزند ، اگر رند و لغز خوان نشوی سالها بگذرد و جزو بزرگان نشوی زیر دندان نو همواره زبان له گسرده احمقی گر که زبان گردی و دندان نشوی حقه بازان همه جا بیشترند از دگران ای پسر جان تو چرا قاطی ایشان نشوی «گوی» باشی تو اگر ، چوب بفرقت بزندی جان فرزند سبب چیست که «جوگان» نشوی تیغ میباش که در پای فقیران بروی گل مشو تا که اسیر تسه گلدان نشوی توسری زن شو و بی رحم چنان چکش ، تا تو سری خور بمثال سر سندان نشوی جان فرزند ! اگر راحت دنیا خواهی هرچه خواهی بشو ، زنهار که انسان نشوی

جانسون گفت میلیونها نفر بخاطر رنگ پوستشان آزاد نیستند .



کاکا توفیق - میخوام همچنین قلفتی این پوستو بکنی بندازی دور!

دست!

دزد از روی دیوار : بیادستتو بگیر بیا بالا ، دزد دومی از یائین دیوار : دست من کنده نشده حتماً دست خودته !...!

آیا میدانید ؟!

... که اتومبیلهای کورسی جدید برای اینکه سبک باشند باک بنزین ندارند ؟! ... که جمعه گذشته یکی از تماشاچیها جیب «کانکوروی» باغ وحش رازد وارطرف مأمورین انتظامی دستگیر شد ؟! .. که در دهات اطراف تهران بجای قند و آب نبات ، چایی را با زنبور عسل میخورند ؟! ... که اگر دسته دوچرخه - تان را با فرمان اتومبیل عوض کنید دوچرخه تان سریعتر حرکت میکند ؟!

... که نمکدان یکی از رستورانهای درجه یک تهران که تمام سوراخهای آن گرفته بود در اثر خفگی دارقانی را وداع گفت ؟! ... که اخیراً یک دانشمند آلمانی موفق شده تخم های داخل یک هندوانه را بدون اینکه پاره کند ، بو بدهد ؟! ... که در زمستان گذشته شخصی دندان «کرسی» اش را کشید وبلافاصله از سرما خنک شد ؟! ... که اولین سنگ آسیاب را از سنگ مائو رستم ساختند ؟! (کامی)



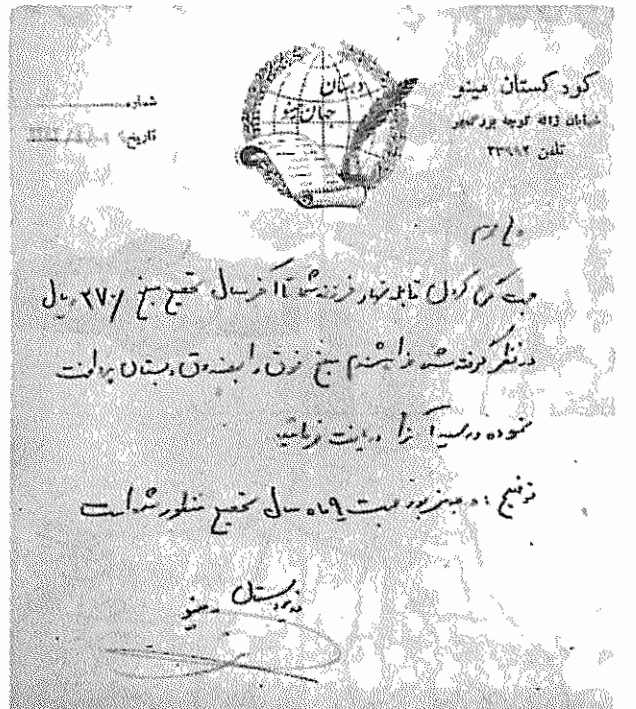
... عجب اوضاعی شده !... نسل مرغ وماهی تو این مملکت رو به نابودی است!

بزرگترین مصیبت تو بزرگترین نعمت تو است

قابل توجه دوشیزگان !
♥ آکپی دستی زیر را که در تهران منتشر شده ودست کمی از گزارش مأمورین ابلاغ ندارد برای اهل ذوق وادب قلم میکشید : قابل توجه دوشیزگان و بانوان محترم توجه فرمائید اگر به لباس پوشیدن علاقمند هستید لباسای تان را بدوزندگی آذره که بایکتر تبه مراجعت بهترین لباس را در اختیار شما میگذارد دوزندگی آذره افتخار دارد که از شما بانوان و دوشیزگان محترم که شیک پوش وخوش سلیقه هستید بهترین لباس را تحویل دهد (... چی شد ؟!) مدیر دوزندگی آذره تنظیم میکند (!) که اگر لباس شما کوچکتر بن ایرادی داشت اجرتی از شما دریافت نکند بدوشیزگان محصل تخفیف داده میشود .

مترهای شاعرانه
♥ تقدیم به ادب دوستان رماتیک ! از کیهان ۱۲۳۸۸۴ :
گر مترشند تهران گهی
طبیعه محسنات !
♥ با اینکه هنوز یکماه نشده که میخواهند روغن نیاتی را کران کنند ولی اثرات و خاصیت آن از همین حالا بروز کرده خبرزیروا از کیهان شماره ۶۳۷۲ بخوانید تا موضوع بهتر دستگیرتان شود :
« ... علت حادثه این بود که حیدر با پسر بچه ۱۴ ساله بی نام علی درویش شوخی میکرد در اثر هلدادن ، علی زیر تا کسری رفت . »

مبارزه با بیسوادی است یامبارزه بایی پولی ؟!
♥ یک بابائی که چشمش از هارت و پورت ، صلحین کشور : «گل و بلبل وهوشنگ امینی ، آب نمیخورد (و اتفاقاً حق هم دارد) دست دوتا بچه اش را گرفته و یکی شانرا گذاشته کود کستان و یکی را هم دبستان . روراول اسم نویسی طبق سنت ملی کون کستانها و دبستانهای ملی یک تیغ بالا بلند ۱۳۵ تومن برایش ولداده اند ! (۶۰ تومن بابت شهریه یکماهه مهر د : نفر - ۷۵ تومن هم برای هزینه سوخت یکسالشان !) بعدهم برای اینکه «صاب غله» را زیاد ناراحت نکرده باشند یک رسید بامهر و امضای مدیر دبستان بهش میدهند که برود با آن عشق کند ! تا اینجا ش در این مملکت و این دوره زیاد عجیب نبود ولی خوشمزه اینجاست که چند روز پیش از طرف مدیر دبستان که بخدمات «ذقیقت» فرهنگی (۱) مشغول است برای پدر هر یک از بچهها یک صورت حساب دیگر فرستاده میشود که چون خیلی ویتامین دار است برایتان دوزر عیناً گرا و کرده ایم :



کود کستان ودبستان مزبور در حدود ۴۰۰ تا شاکرد دارد که اگر ۲۷۰ ریال را ضرب در این عده (۴۰۰ نفر) کنیم میشود : /- ۱۰۸۰۰۰ ریال یا زبان خودمان : ده هزار و هشتصد تومن بابت گرم کردن قابلمه ناهار بچهها !!
وتازه جالب اینجاست که بچهها فقط دوزر از هفت روز قابلمه بمدرسه میبرند !
توفیق - ما خبر داشتیم که «صنعت» اکرم کردن قابلمه ناهار بچهها هم در این مملکت جزو کارهای پرخرج و بحساب جزو «صنایع سنگین» درآمدند !



معلم - سال چند فصل داره ؟
شاگرد - سال سه فصل داره !
- چطور سه فصل ؟
- آخه زمستون با بهار جنرال ، تابستون میشه !

همزبان

سرگشته ایم و دلشکسته و بی آب و نان هنوز
با ما چپ است گردش دور زمان هنوز
ارزان اگر که می طلبی، نرخ جان ماست
باشد بغیر از آن همه چیزی گران هنوز
پرگشته گوشها همه از وعده و وعید
خالی نگشته چنتا گویندگان هنوز
رفتند دیگران و گذشتند از فلک
ما در پی پیاله و پیرمغان هنوز
صد آقرین بهمت کانا که بهر ما
باشد انیس و همسخن و همزبان هنوز

روم همیشه بگم

گفت :

- خبرداری که جنگل کیلان
درسه نقطه مختلف آتش گرفت ؟
گفتم: نه !
گفت: اهدخبر به این مهمی
را نشنیده ای ؟
گفتم: نه که نشنیده ام ، از
آن گذشته خبرمهمی هم نیست من
الآن خودم سالهاست که از سه نقطه
مختلف می سوزم و هیچکس خبر
ندارد ، اگر هم خبر دارد بروی
خودش نساورد.
گفت: کدام سه نقطه ؟
گفتم: یکیش دماغم، یکیش
دل، یکیش هم روم همیشه بگم !



گوجه فرنگی - چراغ خطر جالیز.
ویو گول (V) - دوازی که بالانس
زده ؛
تیخ - فرمان بادبادک
آبکش - تخت کفش ژیکولوها .
اتومبیل آبیاش - ماشین مرطوب .
قنداق - پارکینگ بچه شیرخوار
پست بانک - ممت تقلبی .
ویلن سل - قهرمان سنگین وزن
آلات موسیقی .
خاکستر - آتش بی بنه .
کلاغ - پرندۀ عزادار !
پرموس - چراغ بارازیت سرخود .
الکل صنعتی - الکل برین و مبر .

اسم بامسما و بی مسما !

خیلی ها در بسیاری موارد
برای خودشان یا اشیاء دوروبرشان
و یا کالاهايشان اسمی بامسمائی
انتخاب میکنند ولی بعکس عده ای
هم در این موارد بی ذوقی بخرج
داده و اسمی بی ربطی انتخاب
کرده اند .

مثلا چای شمشیر نشان ا که
معلوم نیست چه ارتباطی بین شمشیر
و چای وجود دارد ؟

شاید هر کس این چای را
بغورد آنقدر سر حال می آید که
دلی میخواد شمشیر بازی کند !
ولی عده دیگری باین موضوع
توجه دارند ، مثل بلیط فروشها
که همه شان فامیلشان را «خوش
دست» گذاشته اند و یا بعضی از
دکترها که اسم خودشان را دکتر
شفاپرست یا دکتر ممالج وغیره
میکذارند یا جواهر فروشها و
ساعت سازها که فامیل همه شان
جواهری وساعتچی است .

ولی باید باین نکته توجه
داشته باشیم که اگر زیاد هم برای
با مسما بودن اسمها اصرار و
افراط کنیم همه شان بی مسما می-
شوند ! و اسمها خیلی مضحک از
آب در می آید که بدنیست بررسی
مختصری در آنها بکنیم :

مثلا اگر شوفرهای تاکسی
بخواهند برای خودشان اسم با
مسما انتخاب کنند شناسنامه شان
اینطور میشود :

حسن سکدست ! اصغر دنده !
ایرام فرمزی ! احمد چراغ-
فرمزیان ! تقی پونزده زاری !
«محسن دو کورس میشه» مرتضی
یاطاقایان مفرد ! و قس علیهدا !
باطبقه معلمین باید این اسمی
را انتخاب کنند :

تقی تخته سیاه پور ! جواد
تیمکتیان ! عباس تخته پاک کن !
رضا حاضر غایب زاده ! حمید
شاگرد تبل پرست ! ناهید مشق
خط زن ! ثریا بلوزباف ! و غیره
واسم چلو کبابی ها طبعاً این
طور میشود :

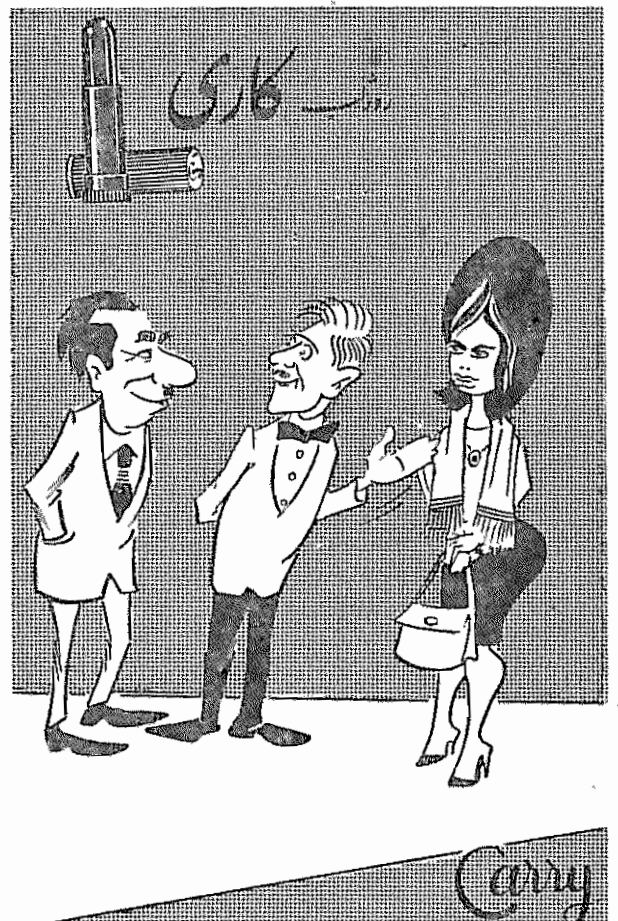
جعفر کوبیده ! علی زعفرونی !
کاظم آب نکشیده ! ناصر ده دیگ
زاده ! مصطفی سماقی ! وغیره !

خوب ما اسمهای بی مسما را
بر اتون مثال زدیم اسمهای بامسما
را هم بر اتون قطار کردیم ، حالا
تصمیم با خود شماست که اسم با
مسما انتخاب کنید یا بی مسما
«دو قلو»

در کافه درجه ۱ (!)

مشری - چرا من وقتی
سوت میزنم این کلت تکسان
تکان میخوره !!

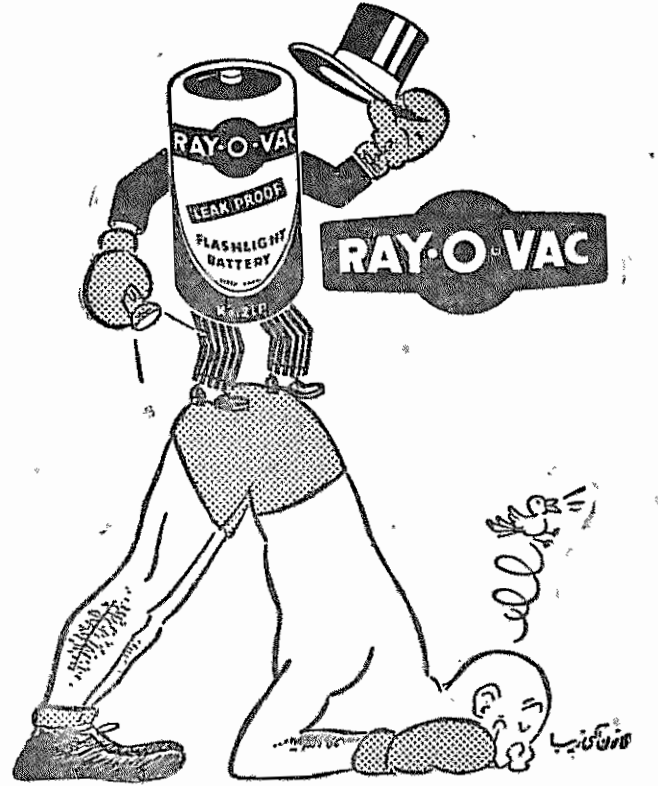
کارسون - قربان برای
اینکه از دم گوسفند !!
تمه خیم !!



از وقتی برای زنم «محصولات آرایش کاری دیوا» خریدم
حتی مادر زخم از عرووش خوشش میاد!

اسم حقیقی ! ؟ «چراغ موشی گنابادی»
گفت: آنکس که ادعا میکرد :
از چه چندی برای خرید کبیر
از چه چون قاطران لگدانداخت
گفتمش نام او شده تحریف
نام اصلیش «کرکه قاطر» بود
که بشر را چویار شاطر بود
با بلوفهای بار خاطر بود ؟
نام او از چه «گلدواتر» بود ؟
نام اصلیش «کرکه قاطر» بود

ری . او . واک قهرمان قهرمانان



باطریهای ری . او . واک در قدرت و دوام بی رقیب است
باطریهای ری . او . واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF
بوده هرگز چکه نمیکند و هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ نمیکرد .



اطلاعات : میدان سپه توسعه می یابد.
توفیق : اینوبش میکن مملکت در حال توسعه !
تهرانمصور : فرزند کنیکه که يك سيب بزرگ را گاز میزند.
توفیق : جرأت فرزندش را نداریم!
خراسان : دیوار زندان مشهد خراب شد و چند نفر کشته شدند.
توفیق : خوب... الحمدلله که روحشون لا اقل آزاد شد !
تهرانمصور : وقتیکه اولین چروک روی کردن شما ظاهر میشود.
توفیق : فوراً با يك اطوی داغ اطوش کنین !
بانوان : ما چه میکنیم و دیگران چه میکنند ؟
توفیق : ما را میگیریم و دیگران را میدهند !
پیغام امروز : مجلس سنایک ماده به لایحه چک اضافه کرد.
توفیق : باریک الله ! چه دل و جرأت ها !
روشنفکر : چرا حقوق ما را نمیدهند ؟
توفیق : حقوق میخواهی چکار برادر، جویت سلامت باشه !
کوهان : يك تاکسی در بیابانهای نارمک پیدا شد .
توفیق : بیچاره سه بیا بون گذاشته بوده !
اگونیومست : مصرف کننده ، جنس ارزان میخواهد.
توفیق : ولی کیه که بیش بده !
اگونیومست : زعفران کیلوئی ۹۰۰۰ ریال.
توفیق : يك کیلو بکش بیتم !
روشنفکر : هنرمندان هالیوود چه ورزشهایی را دوست دارند ؟
توفیق : ورزش لهارا !
تابان : چگونه فرهنگ را زیرورو میکنید ؟
توفیق : باکتک !
هر ایران : امر و زود دولت لایحه ای تقدیم مجلس کرد و ...
توفیق : ... و دیروز مجلس آنرا تصویب کرد.
پیغام امروز : وزیر کشاورزی آمریکا بایران آمد.
توفیق : حتماً آمده از ما کشاورزی یاد بگیره !
خراسان : حریق مدهش جنگل شمارا بارندگی خاموش کرد.
توفیق : زحمات وزارت کشاورزی زنی و ادار جنگلبانی شایسته تقدیر است !

فوهی تعدیل
بدنبال مسترد شدن لایحه منع بازداشت بدعکاران کمتر از دوهزار تومان ، روزنامه ها نوشتند که این لایحه در کمیونی با حضور وزیر دادگستری و وزیر اقتصاد مجدداً مورد بررسی قرار میگردد تا تعدیل شود.
ولی ما هرچه فکر کردیم که لایحه مورد بحث را چگونه میخواهند تعدیل کنند عقلمان بجائی قنداد چون يك بدعکار را باید بزندان انداخت و یا آزادش گذاشت شق ثالثی ندارد اما پس از بررسی زیاد این نتیجه رسیدیم که تعدیل لایحه فوق باینصورت عملی خواهد شد که از این پس بجای بدعکاران ، طلبکاران کمتر از دوهزار تومان را بازداشت کنند تا با اصلاح نهایی بسوزنه نه کباب !



برای باطل کردن سحر و جادو !

شاد کنید
من نگویم که من دیلمه را یاد کنید سخن از کار بگوئید و دل شاد کنید شکم گشته ما را غم نان باشد و بس یکی سنگک ناب از غم آزاد کنید

مهندس بیکار
آطور که روزنامه ها نوشته اند وزارت کشاورزی میخواهد برای تسریع در اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی صد نفر مهندس استخدام کند غافل از اینکه در يك مملکت پیشرفته که حتی يك دیلمه بیکار هم نداشته باشد پیدا کردن صد نفر مهندس بیکار برای استخدام از محالات است !

پیشنهاد فرعی !
چون بموجب تصویب دولت کلیه امور راههای فرعی کشور به وزارت آبادانی و مسکن واگذار شده لذا پیشنهاد میکنم که هر چه زودتر اسم وزارت آبادانی به « وزارت راه فرعی » و اسم وزارت راه به « وزارت راه اصلی » تغییر یابد !
البته اگر بعدها قرار شد که يك جاده سوم هم بین راه اصلی و راه فرعی ساخته شود باید يك وزارتخانه هم بنام « وزارت راه اصلی نه راه فرعی » تأسیس گردد !

الکی خوش
بیکاری که بیر نامه « کارگران » کوش میدهد !
« م - ش »
اعتراض
نامه ای از طرف لون او اوشی - های تهران بدقت روزنامه رسیده که در آن از ناوائیهای تافتونی و سنگکی شکایت کرده و نوشته اند :
با وضعی که اخیراً ناوائی - های سنگکی و تافتونی بوجود آورده و نان سنگک و تافتون را بنام کی نان او اوش «سیازند تکلیف ما او اوش یزی ها چه میشود و باید نان او اوش را بنام کی چه چیز بسازیم که بانانهای تافتون و سنگک فعلی فرق داشته باشد ؟ ...»
نون لو اوشیهای تهران و حومه در خاتمه اضافه کرده اند اگر این رویه ادامه پیدا کند بدون شک نسل نان او اوش هم مثل نسل ماهی رو بنا بودی خواهد رفت !

نون لو اوشیهای تهران و حومه در خاتمه اضافه کرده اند اگر این رویه ادامه پیدا کند بدون شک نسل نان او اوش هم مثل نسل ماهی رو بنا بودی خواهد رفت !

گر سنگی و عاشقی !
گردش گلشن و باغ و چمن از یادم رفت
دیدن چهره هر گلبدن از یادم رفت
آنچنان تشنگی و گرسنگی ، جانب من حمله و رگت که عاشق شدن از یادم رفت
شکم گرسنه مردانگی ام برد از بین
تا بحدی که دگر فکر زن از یادم رفت
آنچنان گرسنه بودم که سر سفره سور خوردم آنقدر که حفظ بدن از یادم رفت
آخر از من همه شیطان صفتان رنجیدند
که چرا پیروی اهرمن از یادم رفت
بار من بار نشد ، بخت ، مرا یار نشد
چونکه هر حیل و هر فوت و فن از یادم رفت
رفت مودبگری از یادم و دیدم صدر تیج
تو ز یادت زود آنچه من از یادم رفت
بودم آنقدر بفکر شکم و غصه نان
که دگر غصه کار وطن از یادم رفت
قصه اکبر علاق ز بس داغم کرد
غصه اصغر هیزم شکن از یادم رفت
بسکه گیمیم ، چوبیمام قدم بنهادم
گندن رخت آوی رخت کن از یادم رفت
قدچاق و خپل مفتخوری را دیدم
هیگل فیل و تن کر گدن از یادم رفت

اصناف از نظر مالیاتی به سه دسته تقسیم میشوند. - جراید
وزارت دارایی
دسته اول
دسته دوم
دسته سوم
شرح دیگر لازم نداره !



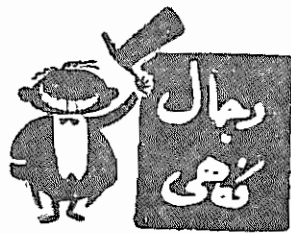
چرا اقتدر خوشحالی ؟
برای اینکه رفیقم خواب ماهی دیده بود برای منم تعریف کرد !!
« نکته »
تنها مطلبی که در روزنامه ها نوشته میشود و میتوان بآن اعتماد کرد آنکه مجلس تر حیم است.
« ر - یا خچی کیشی »



« خروس لاری »

ضرب المثلهای کشور مرحوم حاجی ارزونی!

- ❖ سیب سرخ برای تماشا خوبه!
- ❖ حسنی بمکتب نمیرفت وقتی میرفت معلم نبود!
- ❖ «م-ح: کاوش»
- ❖ وکیل را بردند جهنم گفت: صحیح است، احسن!
- ❖ زبانت را باندازه دهانت دراز کن.
- ❖ «جزای گرون فروش نخریدنه.»
- ❖ «مال خود تو بده به مردم - خودت بشین سفیل و سرگردون!»
- ❖ چهار دیواری، بی اختیاری!
- ❖ «ع-د: دل دلی»
- ❖ پسر نوح با بدان بنشست
- ❖ عاقبت هم وکیل مجلس شد
- ❖ با اصلاحات اصلاحات گفتن مملکت آباد نمیشه.
- ❖ «زبان دروهان پاسبان سراسر است»
- ❖ دردیزی و آزه ولی از گوشت خبری نیست.
- ❖ بار کج به سوئیس میروند!
- ❖ «وحدی یوسفی»



راه حل!

آقای ساعت اغلب کارهای خصوصی خود را خودش در خانه انجام میدهد روزی میخواست لباسش را بنزین بزند لذا مستخدم خانه را صدا زد و گفت:

«پسر آن شیشه بنزین را بیار.»

مستخدم بعد از لحظه ای شیشه را بدست آقای داد و رفت. آقای ساعت وقتی خواست از بنزین استفاده کند دید شیشه ته در دارد و نه بنزین! بنا بر این مستخدم را صدا زد و گفت:

«پسر، این شیشه که بنزین نداره!»

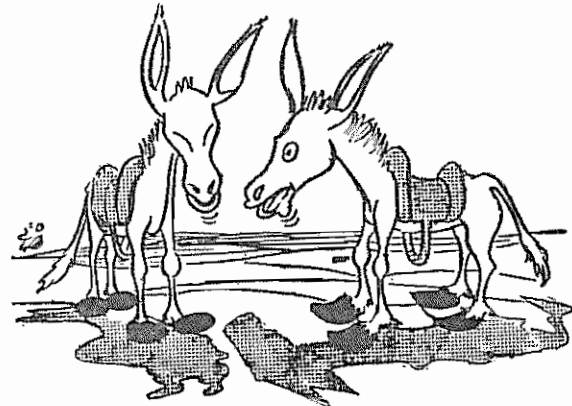
مستخدم گفت:

«آقا لابد در شیشه واز بوده بنزین از توش پریده»

آقای ساعت با عصبانیت بطرف میزی که در کنار اطاق قرار داشت رفت و قیچی بزرگی را که روی آن بود برداشت و بشدت و با عصبانیت روی زمین کوبید و گفت:

«پس من اینو واسه چی خریدم؟ آخه احمق چون اقبلا میخواستی بالهاشو قیچی کنی که تو این دوره وانقا پوره؟!»

«ممصا و قخان»



صد دفعه بهت گفتم: بیا خرنشیم!... گشتنیمون میدن ها! برو خدا رو شکر کن، آه آه بودی حالا این لباس هم تنت نبود!!

فرخ هتلها

میگویند برای جلب سیاح و توسعه جهانگردی بزودی نرخ هتلها یکنواخت میشود.

وما این افزایش در آمد را به عموم هتل داران تهران و شهرستانها تبریک میگوئیم چون چه بخوانند و چه نخواهند باید نرخ خواب و خوراک هتل های خود را به میزان نرخ خواب و خوراک هتل هیلتون برسانند!؟

«دزدی مشروب صاحبخانه را خورد و دستگیر شد.» - جراید



زن-ذلیل مرده حالادیکه کارت بجایی رسیده که شبها هم عرق بالاسرت میداری؟ شوهر... والله بخدا نظری ندارم، میخواوم که دزد او مد دستگیرش کنم!

شعر هفته:

«اگر بر شدی دودی از روزنی نبودی بجزر آه بیوه زنی!»

دان کیلویی یکر یال گران شده، - جراید



بچه - این به تومنو بگیر یک گیلونون بده. نونوا - یک کیلوش یازده زار میشه! بچه - ... پس پنج دقیقه گرونش کن تا من برم از خونه یکترون دیکه بیارم!

«نمایندگان مجلس از دخانیات باز دیدند و باوودر سیگار خارجی سخت مخالفت کردند.» - جراید

رطب خورده!

رو نمودند در دخانیات چون از آن قوم شد پذیرائی پی دیدار کارخانه شدند «از چه قاچاق اینهمه سیگار دوه سیگار خارجی تا هست حرفشان کرد هر کسی تصدیق کاین یکی، داشت «گنت» اندر جیب و آن دگر داشت «وینستون» بر لب

عدهای اهل فهم و عقل و ادب با نشاط و سرور و عیش و طرب، بعد گفتند با کمال غضب: روز ما را کند سیاه چوشب؟ روز ما گر که تیره شد، چه عجب!؟ ایک آگه نبود ازین مطلب کاین یکی، داشت «گنت» اندر جیب و آن دگر داشت «وینستون» بر لب

بهترین هدیه...

... برای فرزندان، دوستان و خویشان شما که خارج از کشور بسر میبرند:

اشترک یکساله روزنامه فکاهی توفیق است.

همه روز میخوانید با پرداخت فقط ۴۵ تومان برای دوستان خود (در هر کجای دنیا که باشند) یک سال روزنامه توفیق را مشترک شوید. آدرس: استانبول - روبروی مغازه آ. سی. آ. «روزنامه توفیق»

حالت دهنده لاه.

نمیدانم هیچ دقت کرده ایسد که ماهمیشه در حال دویدن هستیم یانه... آکر دقت نکرده ایسد پس گوش کنی:

تا هفت سالگی چشم و دلمان میدود.

از هفت سالگی تا هجده سالگی دنبال مدرسه میدویم.

از ۱۸ سالگی تا ۴۰ سالگی دنبال کار میدویم.

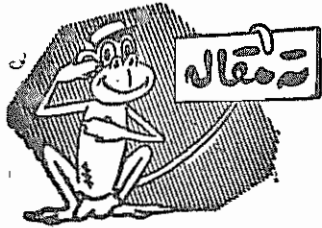
... و بالاخره از ۴۰ سالگی تا آخر کار با تمام قوا دنبال عزرائیل میدویم (!).

... و جالب اینجاست که فقط عزرائیل دلش بجال ما میسوزد!..

حل مشکل ایاب و ذهاب!

چون این روزها مشکل ایاب و ذهاب در تهران مورد توجه قرار گرفته و حتی به دانشجویان دانشگاه نیز مأموریت داده اند که موضوع را بررسی کنند لذا بخشی «ترافیک» روزنامه فکاهی توفیق بدینوسیله به مسؤلین مربوطه اعلام میدارد که یگانه راه برطرف ساختن مشکل ایاب و ذهاب در تهران همانا وارد کردن چند پارتنی خیابان از خارج است. البته قطعات خیابان مانند پیاده رو، میخکوب، سمت چپ، سمت راست و غیره باید جدا باشد تا در اینجا هوتاژ گردد و خدای نکرده به ضرر صنعتی، مآخذشای وارد سازد!





.. دکتر معمولی شما خیلی خوشحاله که بازم میتونه بهمه خانوما و آقایونا سلام بده!

♦ چطور این بچه‌ها؟ حالتون خوبه؟! .. حال ما، ای... بدک نیس! بهمدتی باکاکارفته بودیم آب خنک؟! ♦ آقای اکبر رضافر - مشهد. نه جونم، امتیاز مجله «توفیق ماهانه» با روزنامه «توفیق» جداست.

صاحب امتیاز توفیق «حسن توفیق» و امتیاز توفیق ماهانه‌ها «حسین توفیق» و حالا فکر میکنم متوجه جواب سؤالتون شدین. ♦ بخضانه به کلیه شعرای شعر «بخ بسته!»

کسانی که احیاناً هنوز شعر بارودیف «بخ بسته» و «بخ کرده» و از این قبیل چرت و پرت‌های دیگرشانرا فرستاده‌اند تندتر بفرستند که کاکا توفیق سرا این سیاه زمستونی و این دوره «انفاس می - خواهد بخاری اش را با آن گرم کند؟! ♦ آره آقای محمود رجب -

نیا، همونطوریه که نوشته بودین ولی بقول شاعر علیه الرحمه از قیامت خسری میشوید - دستی از دربر آتش دارید!

♦ آقا رضا کیه بانی آره داداش، ما تقریباً از تمام شماره‌های گذشته تو دفتر روزنامه مون داریم و کلیه کسانی که مثل شما کلکسیون توفیق را جمع آوری می - کنه میتونه بابت هر شماره ۷ هزار ودهشتی تمیر برسه واسه اش اونو بر فریم دوره اش تکمیل بشه. ♦ خانم افروز ثباتی:

جدائی تا اینقدر دومت قدر دوست کی داند

شکسته استخوان داند بهای مومیائی را

♦ عده‌ای از خواننده‌ها طلی این دو هفته اخیر پیشنهاد کرده‌اند از این بعد روزنامه را «خبری» بکنیم چون در انصورت روزنامه - مون فکاهی ترمیشه؟! ♦ اینهم جواب سؤال کلیه خوانندگان عزیز توفیق.

(با عرض صمیمانه ترین تشکرات از تلگراف‌ها، تلفن‌ها و نامه‌ها):

گر کسی وصف آن زهن پرسد بیدل از بی نشان چه گوید باز؟ عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز ... یا حق.

یادآوری لازم

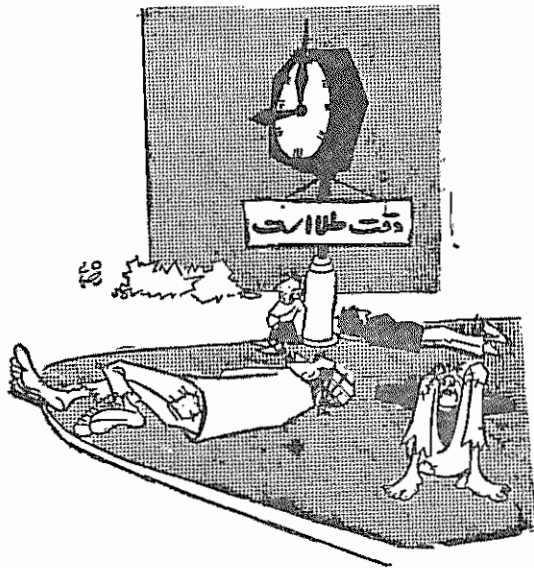
این هفته استثنائاً توفیق یک رنگ چاپ شد و از هفته آینده اگر خدا بخواهد مطابق معمول رنگی چاپ خواهد شد.

همگامی

با کمال خوشوقتی با اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم که از این هفته به پیروی از دولت روزنامه فکاهی توفیق نیز سی در صد از نوشته های هفتگی خود را تخفیف میدهد و قسمت زیر را سفید تقدیم میکند:



«شهرداری در میدانها برای مردم ساعت نصب میکنند.»



«بدون شرح!»

ورود گوشت

- خیال میکنم با این پنجاه هزار گوسفندی که دوباره میخوان از ترکیه واردکنن گوشت ارزون بشه!
- اینها پشم دارند یا مثل گوسفندهای سابق بی پشمند؟
- من دارم پرات از ارزونی گوشت صحبت میکنم، به پشم گوسفندها چیکار داری؟
- هیچی میخواستم به بینم موضوع ارزونی گوشت پشمیه یا جدی؟! ..

«از لطیفه‌های عصر دوشنبه!»
بهترین راه!
- رفیق آکه توستی بگی من باید چیکار کنم که آدم تو چشم خوری باشم و هر جا میرم مردم منو بهم نشون بدن؟
- باید بری هنر پیشه بشی.
- نخیر.
- آدم بکشی!
- اونم نه.
- وزیر، و کیلی، چیزی بشی.
- نع!
- من دیگه نمیدونم، خودت بگو بینم چیکار باید کرد؟
- راهش خیلی ساده‌س کافیه فقط به کورس سوار تا کسی بشی!
«عبدلی»

حکایت

«اهل فنی!» را پرسیدند فنیلت ه سال شدن دوره دانشکده فنی چیست که رندان بر اجرای آن کمر بسته‌اند؟ ... فرمود:
- دانشجویا بالاچار یکسال بیشتر شهریه میدهند که خود به تنهایی ام‌الفضایل است.



« نقل از کیهان شب جمعه گذشته »

توفیق - بر دروغگو صلوات!

« بهداشت توفیق در زحمت مردم! »

صرفه جوئی

پیرو تصمیم دولت برای ۱۵ درصد صرفه جوئی در بودجه وزارتخانه‌ها، چون در سالهای اخیر در وعده دادن خیلی ولخرجی شده بود و امکان داشت بزودی دولت دچار کسر بودجه وعده شود قرار بر این شد که منبع آقایان وزرا در دادن وعده هم یازده درصد صرفه جوئی کنند!
این اقدام دولت که مانند همیشه «باهشیاری کامل» توأم بود دو محافل سیاسی حسن اثر فردان بیخشد!

زمستانی دارند معمولاً عروسی خود را به بهار و تابستان میاندازند در حالیکه خرج عمده زمستان همان خرج لباس و ایجاد گرم است و این قبیل عاشق و معشوق‌ها همینقدر که سعی کنند عشق ساکت و آرام آنها به یکه عقیق «آتشین» مبدل شود تا آخر زمستان غصه آتش را نخواهند داغت و نه تنها خودشان میتوانند کنار این آتش گرم شوند بلکه می‌توانند خوراکیهای روزانه خود را نیز با همین آتش بپزند!

«راستی خوش بحال صاحب آتشین و گوگوش آتشین» خواننده خرد ساله که نه غصه خورک پختن را دارند و نه غصه ایجاد گرمای را با «آتش» که دارند هر کاری را مفت و مجانی و مطابق آخرین اسلوب بهداشت توفیقی انجام میدهند!؟

چنگ دستور ساده

اغلب دیده‌باشنیده شده که در منازل برای گرم کردن اتاق به بخاری یا منقل یا چراغ گاز یا برق متصل میشوند در حالیکه یک بهداشت صحیح و مترقی استفاده از این چهار عامل را مضر میدانند و برای ایجاد گرما در اتاق راه دیگری ارائه میکنند و آن راه این است که هر یک از افراد یک خانواده باید سعی کنند که خون سردی را کنار بگذارند و آدم خون گرمی بشوند تا بتوانند از این گرمی استفاده کرده و خود را گرم نگاهدارند!

در خانه‌ها اکثر آبرای پختن غذا از بناموس و چراغ خوراکه پزی و یا منقل استفاده میکنند در حالیکه اگر ما این اصل را قبول داشته باشیم که فقط «حرارت» است که یک غذا را میپزد و مطبوع میسازد میتوانیم هنگام بار کردن مثلاً یک دیزی آفتدرا از خودمان «حرارت» نشان بدهیم که دیزی توی دست ما داغ بشود و گوشت و نخود و لوبیا و سیب زمینی داخل آن تبدیل بیک آبگوشت چرب و لذیذ گردد!

شاید شما هم سیار دیده یا شنیده باشید که یک پسر و دختر که عاشق سینه‌چاک همدیگر هستند بخاطر وحشتی که از خرج‌های



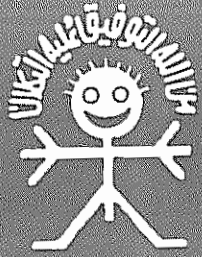
روزنامه فکاهی

توتینا

انفرادی - اجتماعی - سیاسی

پویش تلخ است با شیرین بازی
حقیقت سرگرم انسان که در آن

این روزگار مخصوص برای ۹ ساله تا ۹۱ ساله است!



رئیس هیئت تحریر: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: حسن توفیق

آی - زوشگ!



استورده توفیق